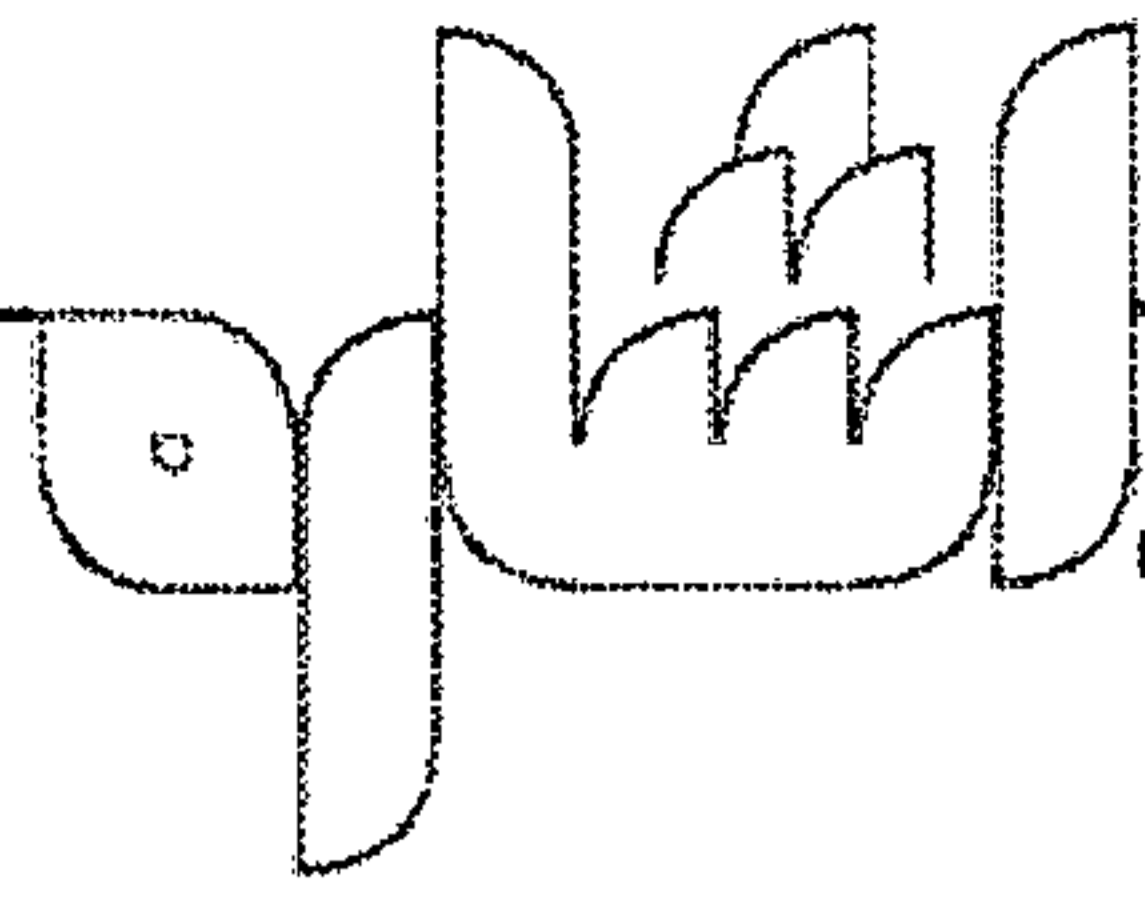


(۱)  
**مهدویت**  
**مدعیان**  
**و**  
**منتهدیان**

(نگاهی تاریخی به دعاوی و نسبت‌های دروغین مهدویت)



نگارنده با نگاهی تاریخی به دعاوی و نسبت‌های دروغین  
مهدویت در پی اثبات اصالت و حقانیت مهدویت، از نگاه امامیه  
است و بر همین اساس به معرفی متهمدیان و مدعیان مهدویت،  
با توجه به اغراض، اهداف و انگیزه‌های آنان پرداخته است؛ تا  
ضمن برداشتن گامی مؤثر در راستای حقانیت امامیه، چهره منجی  
واقعی مشخص گردد.

## مقدمه

اندیشه مهدویت، از زمان پیامبر (ص) و امامان (ع) تاکنون، همواره در جامعه اسلامی راسخ و پویا بوده است. این واقعیت به گونه‌ای در جامعه اسلامی مشهور شده است که کسی نمی‌تواند به سادگی منکر آن شود.

متأسفانه این امر در طول تاریخ، دچار آسیب‌هایی، از جمله مدعیان دروغین شده است. همین امر، دستاویزی برای برخی از به اصطلاح روشنفکران وهابی و غیر وهابی شده، تا اصل مهدویت و اعتقاد به مهدی موعود (عج) را زیر سؤال ببرند.<sup>۱</sup> حال این که این مدعیان با اغراض و انگیزه‌های خاصی به وجود آمده‌اند و طبق اعتقاد امامیه، هیچ کدام مورد قبول نیستند.

در طول تاریخ، مدعیان دروغین فراوان بوده‌اند؛ که از مقام نیابت خاصه، تا مهدویت و از آن فراتر، تا مقام الوهیت را برای خویش ادعا کرده‌اند و هر کدام به اندازه دایره تبلیغ خود، مریدانی به دست آورده‌اند. گرچه ارباب معرفت و تقوا و مؤمنین آگاه، در هر عصری وجود دارند؛ اما عناصر بی‌حقیقت و شیادان جاه‌طلب و دنیاپرست، در طول تاریخ از عقیده و ایمان مردم نسبت به معبود واقعی، رهبران الهی، شوون دینی و حقایق آسمانی سوء استفاده کرده و خود را به دروغ دارای مناصب معنوی جلوه داده‌اند و ادعای کذب نموده‌اند.

اعتقاد به مهدی، یعنی اعتقاد به شخصی که زمین پر از ظلم و جور شده را پر از عدل و داد می‌کند. این اعتقاد در روایات نقل شده از شیعه و سنی موجود است. به همین جهت عده‌ای با عوامل و انگیزه‌های مختلف، که به آنها اشاره خواهد شد، در طول تاریخ اسلام، به دروغ ادعای مهدویت کرده‌اند یا نسبت مهدویت به کسی داده‌اند. اینان در متون اسلامی، به نام متمم‌دیان یا مدعیان دروغین مهدویت، نامیده شده‌اند.<sup>۲</sup>

● عده‌ای در طول تاریخ  
خود را به عنوان مهدی  
موعود معرفی  
می کرده‌اند. این خود از  
دلایل روشن اصالت  
مهدویت است؛ چرا که اگر  
اصالت نداشت، هرگز  
تقلبی آن یافت نمی‌شد

از نظر شیعه، مهدی از آل محمد (ص) و  
از فرزندان امام حسین (ع) یعنی نهمین نسل  
از اوست و فرزند امام حسن عسکری (ع)،  
که در نیمه شعبان سال ۲۵۵ ق. به دنیا  
آمده است؛ او زنده است و ظهور خواهد کرد.  
البته خود دعاوی مهدویت، از مسائلی  
است که ثابت می‌کند داستان مهدویت و  
ظهور یک مصلح غیبی، از موضوعات  
مسلمی بوده که عموم مسلمانان بدان اعتراف  
داشته‌اند. از این روست که عده‌ای در طول

تاریخ خود را به عنوان مهدی موعود معرفی می‌کرده‌اند. این خود از دلایل روشن اصالت  
مهدویت است؛ چرا که اگر اصالت نداشت، هرگز تقلبی آن یافت نمی‌شد؛ چون همواره نسخه  
تقلبی را می‌سازند، تا به جای نسخه اصل جا بزنند. مثلاً ۵۰۰۰ ریالی یا ۱۰۰۰۰ ریالی تقلبی  
وجود دارد؛ ولی هرگز ۷۰۰۰ ریالی تقلبی نبوده؛ چون هر چیزی که اصالت و واقعیت ندارد،  
تقلبی آن مفهوم ندارد.<sup>۳</sup>

از این رو باید مدعیان دروغین و نسبت‌های دروغی که به امام زمان یا غیر او داده شده،  
بیان شود و برای پیشگیری از فریب خوردن مردم، علاوه بر توصیف حضرت ولی عصر (عج)  
به اسم و رسم خود و پدرانش و خصوصیات شکل و اندامش، نشانه‌هایی هم برای ظهور آن  
حضرت ذکر شود؛ تا عده‌ای با اغراض متفاوت مدعی این امر مهم نشوند.

فریب جلوۀ سالوسیان مخور، کاین قوم

امیدشان به خدا نه، به سیم و زر بسته است

به رخم داعیه داران غیب و کشف و شهود

خمی که مخزن سیر خداست، سربسته است<sup>۴</sup>

هدف نگارنده این پژوهش، اثبات اصالت و حقانیت مهدویت از نگاه امامیه است. بر  
همین اساس، به معرفی متمه‌دیان و مدعیان مهدویت می‌پردازیم؛ تا ضمن برداشتن گامی  
مؤثر در راستای آن هدف، چهره منجی واقعی، که بشر از روزگاران کهن در انتظار اوست،  
شناخته شود. آنچه این نوشتار در صدد بیان آن می‌باشد، چند امر است:

اول: قائم همان مهدی (عج) است.



دوم: او آخرین حلقه از معصومین (ع) است.

سوم: فرزند امام حسن عسکری (ع) است.

چهارم: خروج او بعد از دو غیبت صغرا و کبرا می باشد.

این مطالب با صراحت در روایات ائمه (ع) پیش از امام صادق (ع) نقل شده است.<sup>۵</sup>  
پنجم: هیچ یک از نشانه های ظهور امام مهدی (عج) در زمان حیات افراد مدعی مهدویت  
رخ نداده است.<sup>۶</sup>

ششم: همگی این افراد از دنیا رفته اند.<sup>۷</sup>

هفتم: هیچ یک از ایشان در آخرالزمان به سر نبرده اند؛ در حالی که فرا رسیدن آخرالزمان،  
شرط ظهور امام مهدی (عج) است.<sup>۸</sup>

هشتم: هیچ کس ندیده که آنان زمین را پر از عدل و داد کنند؛ چنان که از ستم و جور پر  
شده باشد.<sup>۹</sup>

### انگیزه های مدعیان

اصولاً اعتقاد به ابر مرد نجات دهنده بشر، عقیده ای دیرین است. ملت های مظلوم و اقوام  
ستم دیده، که توان انتقام جویی و تلافی مظالم ستمکاران را نداشتند، در ضمیر ناخود آگاه خود،  
همواره یک رهاننده و نجات دهنده را می جستند؛ تا روزی به پاخیزد و ظالمان و بیدادگران را  
از میان بردارد و جهان را پر از عدل و داد کند.

هر قوم و ملتی که بیشتر تحت فشار ظلم و ستم قرار گیرد، عقیده به مهدی و نجات  
دهنده در وی راسختر می گردد.

کسانی که با این انگیزه ادعای مهدویت نموده اند، شاید قصد سوئی هم نداشته اند؛ بلکه  
می خواستند به این وسیله از ستمکاران انتقام گیرند و اوضاع ملت خویش را اصلاح نمایند.  
مشکل این گروه این است که صبر و تحمل ندارند، تا مهدی حقیقی ظهور کند؛ از این رو  
دنبال منجی می گردند و عده ای هم از این مسئله استفاده می کنند و با کمک دیگران، برای  
رسیدن به هدف خود، مدعی مهدویت می شوند؛ مثل گروه ها و فرقه هایی که در شمال آفریقا  
به وجود آمدند؛ که به تفصیل هر کدام را معرفی خواهیم کرد.

گاهی برخی از عوام هم از روی دشمنی، به رویارویی اسلام برخاسته و با ایجاد هرج و  
مرج و سوء استفاده از اوضاع پریشان، تکیه بر کرسی ریاست زده اند. اینان گاهی آلت دست  
استعمارگران خارجی و عامل اجرای اهداف شوم آنها می شوند و ضمن خوش خدمتی به آنها،

خودشان هم با جمع کردن مریدانی، با اعتقادات خاص، مدعی مهدویت و الوهیت می‌شوند؛ مانند بابیه، بهائیه و قادیانیه. این گروه با سیاست گام به گام، ابتدا ادعای بابت از ناحیه مهدی حقیقی کرده و بعد از این که مریدانی به دست آورده‌اند، ادعای مهدویت را مطرح و گسترش داده‌اند.

برخی به هوای ریاست، از طریق سوء استفاده از احادیث مربوط به مهدی موعود(عج) و تحریف آنها و فریب دادن افراد ساده لوح، مدعی مهدویت و مقام امامت شده و از جهل عوام و نادانی مردم ظاهرین و بی‌بصیرت، برای جاه‌طلبی و دنیاپرستی خود و رسیدن به هدف عادی و دنیوی خود، از عقاید پاک و بی‌آلایش مردم بهره‌برداری نموده‌اند و باعث تفرقه، جدایی و انحراف مردم از اسلام شده‌اند، مانند فرقه کیسانیه.

گروهی هم که درست مطالب مهدویت برای آنها هضم نشده، به سوی عده‌ایی می‌رفتند که حتی خودشان هم ادعای مهدویت نداشته‌اند و از این ادعا بی‌زاری می‌جستند؛ ولی با همه این اوصاف، گروهی از روی نادانی، به خاطر شدت گرفتاری یا با انگیزه غلو و شاید هم با عجله، می‌گفتند او امام مهدی می‌باشد؛ مثل فرقه سبائیه و برخی فرقه‌های دیگر، که هر امام شیعی، در زندگی یا مرگ، از نظر یکی از فرقه‌های شیعی مهدی تلقی گردید و در مورد مرگ او گفته‌اند که دوباره باز خواهد گشت.

در مجموع، علل ادعای دروغین مهدویت را می‌شود در چهار عنوان بیان کرد:

#### الف) سوء استفاده از شرایط به وجود آمده در عصر خفقان

مردمی که تحت فشار حکومتی ظالم بوده‌اند، به مجرد نغمه‌ای با عنوان مهدویت، با آن هم‌ساز شده و بدون تحقیق، شتابان می‌پذیرفتند. در این صورت، مدعی مهدویت، با استفاده ابزاری از نیاز مردم، پی اهداف دنیوی خود حرکت می‌کند.

#### ب) کسب پیروزی بر دشمنان

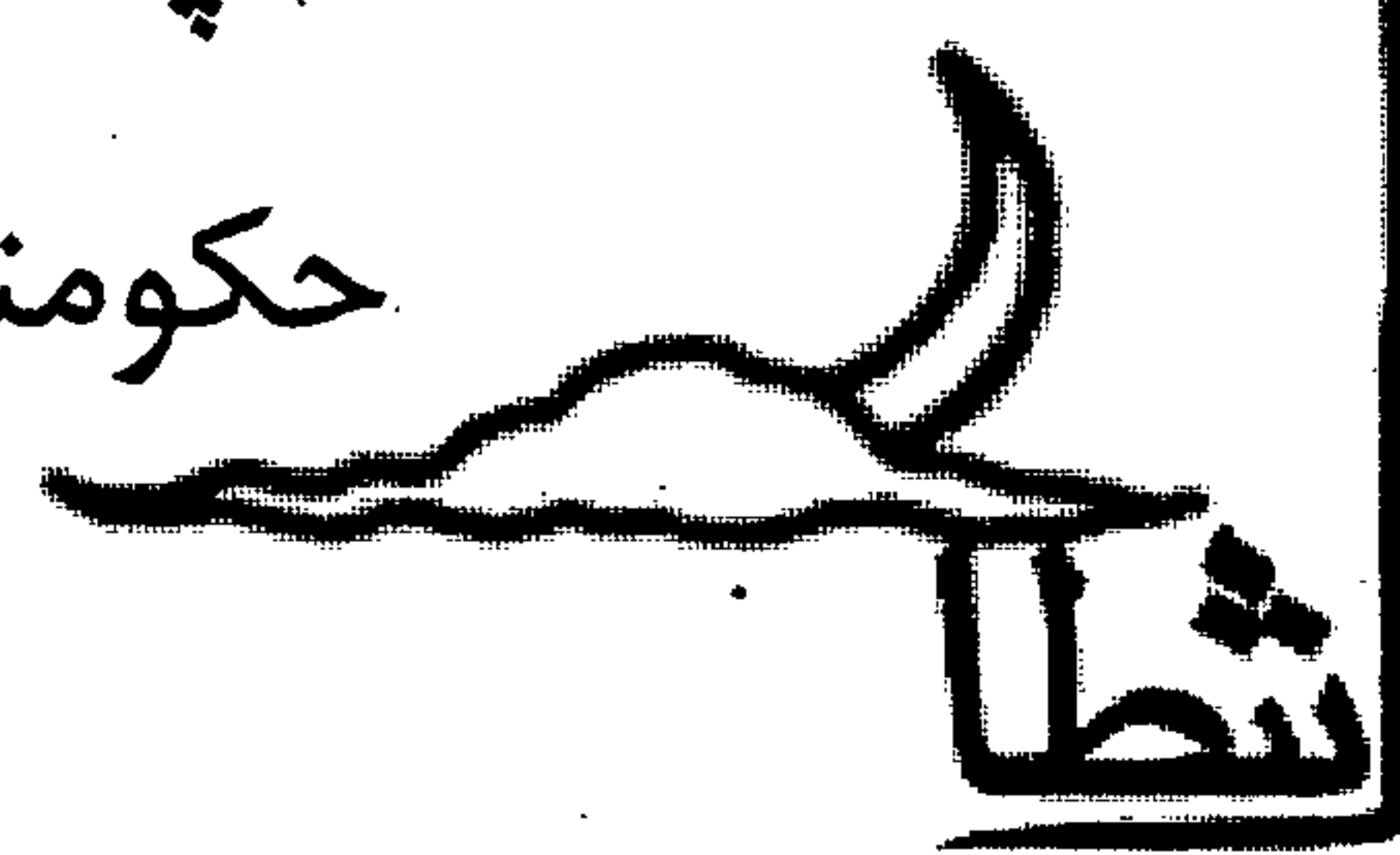
گروهی هم با سعی و تلاش و ایجاد امید به پیروزی در پیروان خود و تقویت روحیه آنان و تکیه بر روایاتی که می‌گویند: مهدی جهان را از عدل و داد پر می‌کند، مدعی این مقام مهم می‌شدند.

#### ج) کسب منافع مادی

عده‌ای با ادعای مهدویت، در پی جمع‌آوری اموال مسلمین از بیت‌المال بودند.

#### د) پشتیبانی برخی قدرتها از چنین ادعاهایی

حکومتها مدعی می‌شدند که او مهدی است؛ آن وقت مهدی دروغین را می‌کشتند و



اعلام می‌کردند که مهدی از بین رفته و رفع نگرانی شده و دیگر خطری حکومت را تهدید نمی‌کند.<sup>۱۰</sup>

حال با توجه به عوامل و انگیزه‌های یاد شده، در این پژوهش، گروه‌ها یا فرقه‌هایی که مهدویت را به دروغ به یک امام یا غیر امام نسبت داده‌اند؛ یا خود مدعی مهدویت شده‌اند را نقد و بررسی می‌کنیم. این گروه‌ها را با توجه به ترتیب زمانی، به دو بخش تقسیم می‌کنیم. بخش اول، فرقه‌ها یا گروه‌هایی که قبل از امامت حضرت ولی عصر (عج) مدعی مهدویت شده‌اند؛ (این بخش تا زمان امام موسی کاظم (علیه السلام) در همین شماره آمده است) بخش دوم، مدعیان و متمم‌هیدیان بعد از امامت حضرت ولی عصر (عج)؛

گرچه هر کدام از این گروه‌ها به تفصیل در کتب ادیان و مذاهب یا کتابهای رجالی و تاریخی مورد بررسی قرار گرفته‌اند؛ ولی به صورت دسته‌بندی شده و یکجا مورد ارزیابی قرار نگرفته‌اند. در این نوشته، این فرقه‌ها با توجه به نگاه تاریخی دسته‌بندی و مورد بررسی قرار گرفته است.

ان شاء الله با معرفی این مدعیان فریبکار و فرقه‌های دروغین مهدویت، مهدی موعود (عج) اصلی شناخته شود و سره از ناسره تفکیک شده و امامیه از تهمتها و افتراها مبرا گردد.

## سبائیه

پیدایش این فرقه، بعد از شهادت حضرت علی (ع)، سال ۴۰ ق، می‌باشد. اینان اولین دسته‌ای هستند که در اسلام قائل به غیبت علی (ع) و بازگشت او شدند و ادعا کردند که او نمرده است.<sup>۱۱</sup> آنها می‌پنداشتند که علی (ع) تا آخرالزمان باقی است و روزی خروج خواهد کرد و زمین را از عدل پر خواهد کرد؛ چنان که از ظلم پر شده است.<sup>۱۲</sup> اولین بار «عبدالله بن سبا» قائل به رجعت علی (ع) شد و فکر رجعت را میان شیعه القا کرد. بغدادی می‌گوید: «سبائیه نسبت به علی (ع) غلو کردند و گمان کردند او نبی است و حتی

● سبائیه، اولین دسته‌ای هستند که در اسلام قائل به غیبت علی (ع) و بازگشت او شدند و ادعا کردند که او نمرده است.<sup>۱۱</sup> آنها می‌پنداشتند که علی (ع) تا آخرالزمان باقی است و روزی خروج خواهد کرد و زمین را از عدل پر خواهد کرد؛ چنان که از ظلم پر شده است.

گمان کردند او خداست».<sup>۱۳</sup>

سبائیه غلو را درباره علی(ع) به حد اعلا رسانده بودند و معتقد به ویژگی خارق العاده علی(ع) بودند. البته بنابر قولی به آنان «طیاره»<sup>۱۴</sup> و بنابر قولی «سحابیه»<sup>۱۵</sup> هم می گویند. آنها معتقدند که علی(ع) نمرده و در ابرهاست. البته اهل اخبار، مخالفان عثمان را مطلقاً «سبائیه» می نامیدند.<sup>۱۶</sup>

در مورد خود «عبدالله بن سبا» باید گفت، که اولین بار نام او در کتاب تاریخ طبری، با روایت سیف بن عمرو، آمده است، که نقل می کند: «او مردی یهودی از صنعا، از مادری سیاه پوست بود و در زمان عثمان مسلمان شد؛ به این قصد که در پوشش اسلام شروع به فساد کند و اسلام را براندازد؛ و در قتل عثمان هم شریک بود.»<sup>۱۷</sup> و در جای دیگر، طبری بنابر قول سیف بن عمرو روایتی را نقل می کند که: «دو سپاه علی(ع) و بصره توافق به صلح کردند (در جنگ جمل)؛ اما قاتلان عثمان این امر را به صلاح خود نمی دیدند؛ از این رو شبانه توطئه کردند و به هر دو سپاه حمله کردند و هر دو را به جان هم انداختند.»<sup>۱۸</sup>

در میان مورخان، اولین بار طبری این روایات را از زبان سیف بن عمرو نقل کرده و بعد این افسانه به دیگر تاریخ نویسان رسیده است. البته مورخان بزرگی همچون یعقوبی (متوفی ۲۸۴هـ)، بلاذری (متوفی ۲۷۹هـ)، ابن سعد (متوفی ۲۳۰هـ) از ابن سبا اسمی نیاورده اند.

علامه عسکری در کتاب عبدالله بن سبا<sup>۱۹</sup> به تفصیل درباره شخصیت عبدالله بن سبا سخن گفته است و ساختگی بودن آن را ثابت می کند؛ و در مورد سیف بن عمرو تمیمی (متوفی ۱۷۰ ق) هم می فرماید که، وی عدنانی بوده و سعی فراوانی در تصرف تاریخ نموده است؛ از این رو عبدالله بن سبا هم از طراحی های اوست؛ تا بدین وسیله اختلافات مهم دنیای اسلام و عقاید مهم شیعه را به عبدالله بن سبا نسبت دهد؛ تا چنین وانمود کند که اصل این عقاید از یهود گرفته شده است.

البته سیف بن عمرو در میان رجال نویسان اهل سنت متهم به زندقه و کفر شده است. همان گونه که معلوم شد، سبائیه چنین ادعایی را نسبت به امام علی(ع) داشتند. ولی پر واضح است که هیچ گاه امام علی(ع) چنین ادعایی نکرده بودند.

انگیزه اصلی سبائیه یا سحابیه، غلوگویی نسبت به امام علی(ع) است؛ البته نباید دست های معاندان شیعه در انتساب تحریف گونه این عقاید به ابن سبا را فراموش کرد. متأسفانه حتی برخی از شیعیان هم (مانند نوبختی در فرق الشیعه و اشعری در المقالات و الفرق) بدون توجه به لوازم این انتساب، در کتب خود نام او را ذکر کرده اند؛ در حالی که جمع کثیری از اهل سنت



وجود ابن سبا را انکار کرده‌اند؛ مانند: طه حسین<sup>۲۰</sup>، دکتر علی وردی<sup>۲۱</sup>، محمد کردعلی<sup>۲۲</sup>، احمد محمود<sup>۲۳</sup>، دکتر کامل مصطفی شیبی<sup>۲۴</sup> و برخی مستشرقان؛ مانند: دکتر برناد لويس، ولهاوزن، فرید لیندر و دیگران<sup>۲۵</sup>.

در مورد نام دیگر سبائیه؛ یعنی سحابیه، باید متذکر شد که این مطلب موهوم است. اصل مطلب از این قرار است که پیامبر اکرم(ص) عمامه‌ای داشت به نام سحاب، که در عید غدیرخم یا در مناسبت دیگر آن را به امام علی(ع) بخشید. پس از آن گاهی که امام علی(ع) با آن عمامه بر پیامبر اکرم(ص) وارد می‌شد، پیامبر(ص) می‌فرمود: «جاء علی فی السحاب»، «علی(ع) در حالی که عمامه سحاب بر سر اوست، آمد» نه این که علی(ع) که در ابرهاست آمد. بعدها فرقه‌نویسان این جمله را تحریف کرده و آن را به طرفداران ابن سبا ساختگی نسبت دادند.<sup>۲۶</sup>

در مورد سبائیه چند نکته قابل ذکر است:

(الف) این طائفه منقرض شده‌اند و ادعای آنان هم باطل است.

(ب) روایات فراوانی وجود دارد، که در آنها به تعداد ائمه(ع) تصریح شده است.

(ج) مسأله به شهادت رسیدن حضرت علی(ع)، از مشهورترین حوادث تاریخ است.

(د) حضرت علی(ع) در هیچ جا چنین ادعایی نداشته؛ بلکه خبر از آمدن قائم آل محمد(عج) می‌دهد.

اصبغ بن نباته می‌گوید:

«نزد امیرالمؤمنین(ع) رفتم و او را متفکر و خیره شده به زمین یافتم. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! چگونه است که شمارا متفکر و خیره شده به زمین می‌بینم؟ آیا نسبت به آن راغب شده‌ای؟ فرمود: نه والله! هرگز نه راغب زمین و نه راغب دنیا گشته‌ام؛ ولی درباره فرزندی که از صلب من و یازدهم از اولاد من است، تفکر می‌نمودم. اوست آن مهدی که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، پس از آن که از ظلم و جور پر شده باشد. او را حیرتی و غیبتی است، که در آن گروهی هدایت و گروهی گمراه می‌شوند...»<sup>۲۷</sup>

### کیسانیه

کیسانیه از واژه «کیسان» گرفته شده، که صفتی از ماده «کیس»<sup>۲۸</sup>؛ یعنی زیرک، می‌باشد و درباره علت این اسم گذاری چهار قول است:

(الف) لقب یکی از غلامان آزاد شده امام علی(ع) است؛ که در قیام مختار بر ضد بنی امیه نقش اصلی را داشته است؛

ب) لقب «ابو عمره» رئیس پلیس کوفه، در زمان تسلط مختار بر کوفه می باشد؛

ج) لقب محمد بن حنفیه، فرزند امام علی (ع) می باشد؛

د) لقب مختار ثقفی است؛ که محمد بن حنفیه به جهت زیرکی به او گفته است؛<sup>۲۹</sup>

و) امام علی (ع) مختار را بر زانوی خود نشاند و او را کیس خواند؛<sup>۳۰</sup>

مراد از کیسانیه، پیروان مختار بن ابی عبیده ثقفی است. این فرقه پنداشتند که محمد بن حنفیه بعد از حسین بن علی (ع) امام و مهدی موعود (عج) است و در کوه رضوا به سر می برد و نزد او آب و عسل نهاده شده و از آنجا ظهور و قیام خواهد کرد<sup>۳۱</sup>. البته خود محمد بن حنفیه چنین ادعایی نداشته است.<sup>۳۲</sup>

در مورد مختار هم باید گفت که برخی از عقاید را با انگیزه های خاص به وی نسبت داده اند؛ از جمله عقیده به مهدویت و مهدی موعود بودن محمد بن حنفیه؛ در حالی که مختار هیچ ادعای گزافی نداشته و هیچ عقیده کفرآمیزی ابراز نکرده است<sup>۳۳</sup> و هیچ فرقه و مذهبی تشکیل نداده است و نام کیسانیه در آن زمان اصلاً مشهور و معروف نبوده است. منشأ این اتهامات و دشمنی ها در مورد مختار و تبلیغات بر ضد او را می توان به چند دسته تقسیم کرد:

الف) عاملان و شرکت کنندگان در واقعه خونین کربلا و امویان کوفه؛

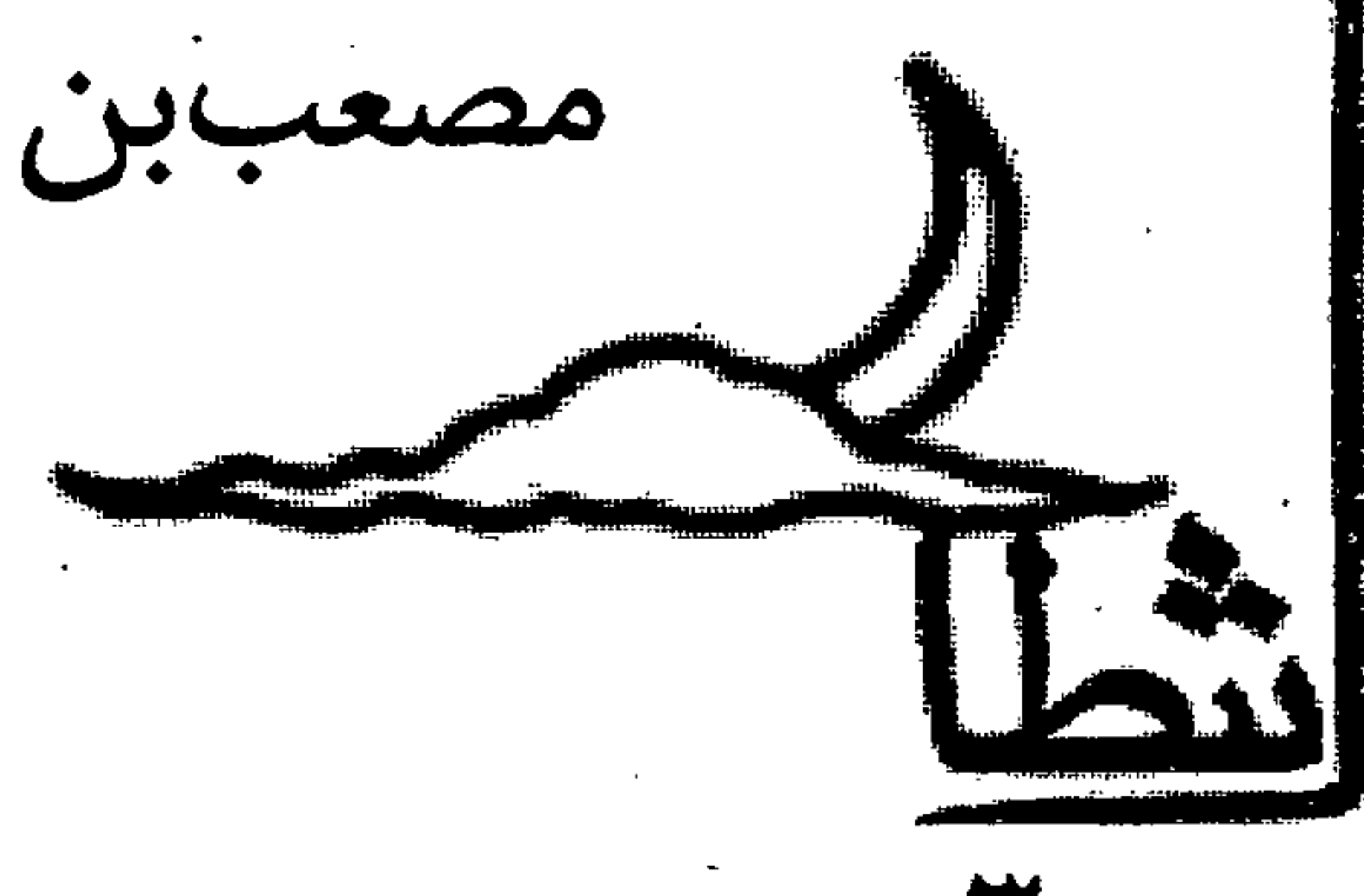
ب) اشراف و بزرگان کوفه. چون جمع کثیری از سپاهیان مختار غلامان آزاد شده بودند؛

ج) عبدالله بن زبیر و طرفداران و یاران او؛ که مختار را مانع بزرگی برای خود می دانستند؛

د) امویان مستقر در شام، به رهبری عبدالملک بن مروان<sup>۳۴</sup>؛

مختار سال ۶۶ هـ / ۶۸۵ م در کوفه قیام کرد. هدف او انتقام گرفتن از قاتلان کربلا و قیام بر ضد بنی امیه<sup>۳۵</sup> بود. این قیام ۶ سال پس از شهادت امام حسین (ع) واقع شد. این گروه را مختاریه هم نامیده اند.<sup>۳۶</sup>

موالی، که ستون فقرات نهضت مختار بودند، خود را شیعة المهدی یا حزب المهدی می نامیدند<sup>۳۷</sup>. امام سجاد (ع) هم بر اساس شرایط و مصالح، از به عهده گرفتن قیام خودداری کرد؛ و مختار هم قیام خود را منتسب به محمد بن حنفیه نمود. برخی گفته اند محمد بن حنفیه نماینده تام الاختیار امام سجاد (ع)<sup>۳۸</sup> بوده است. مختار هم بعد از شکست دادن لشکر عبدالملک بن مروان، به سرداری عبیدالله بن زیاد، در «نصیبین»؛ در نهایت، در جنگ با مصعب بن زبیر در بصره شکست خورد و در رمضان سال ۶۷ ق. به شهادت رسید.<sup>۳۹</sup>



در مجموع درباره فرقه کیسانیه می توان گفت:

اولاً: محمدبن حنفیه اصلاً ادعای مهدویت نداشته است.

ثانیاً: مختار ثقفی هم مدعی مهدویت محمدبن حنفیه نبوده است. این اتهامی است که عباسیان و برخی از دشمنان، با انگیزه‌هایی که به آن اشاره شد، دامن زده‌اند.

ثالثاً: در روایاتی که در خصوص امامت دوازده امام(ع) و پیامبر(ص) از طریق شیعه و سنی بیان شده است، نامی از محمدبن حنفیه نیست.

رابعاً: این فرقه منقرض شده است و کسی در عصر فعلی اعتقاد به امامت محمدبن حنفیه ندارد.

البته عده‌ای مثل کُثَیْر عَزَه (متوفی ۱۰۵هـ / ۷۲۳م) از شعرای اهل بیت محمدبن حنفیه را مهدی موعود دانستند. او شعر ذیل را سروده است:

فهدیت یا مهدینا ابن المتهدی  
انت ابن خیر الناس بعد النبی  
أنت الذی نرقی به و نرتجی  
انت امام الحق لسنا نمتری

یابن علی سرو من مثل علی

«راه یافتی ای مهدی ما پسر راه یافته. تو کسی هستی که مابه تو خوشنود و امیدواریم. تو پسر بهترین مردم پس از پیغمبری. تو امام بر حق هستی و مادر آن شکی نداریم. ای پسر علی! برو؛ و چه کسی مانند علی است.»<sup>۴۰</sup>

کریه هم از فرقه‌هایی است که به عنوان زیر مجموعه فرقه کیسانیه در زمان امام باقر(ع) مطرح شده بود؛ که معتقد بودند محمدبن حنفیه ملقب به مهدی است و او نمرده و نخواهد مرد و هم اکنون غایب است و مکان او معلوم نیست و روزی ظهور خواهد کرد و مالک زمین خواهد شد و تا رجوع او، هیچ امامی نخواهد بود.<sup>۴۱</sup>

بعضی از این فرقه هم می گویند محمدبن حنفیه در کوهستان رضوا است و بار دیگر خروج خواهد کرد.<sup>۴۲</sup>

این گروه، که عده‌ای از اهل مدینه و کوفه بودند، با انگیزه غلو رو به این سو آوردند؛ البته تبلیغات بنی‌امیه هم در این انحراف بی‌تأثیر نبود. در ضمن این گروه مورد لعن امام باقر(ع) واقع شدند.<sup>۴۳</sup>

### یزیدیه

این گروه بر این عقیده هستند که یزید به آسمان صعود نموده و بعداً بر می‌گردد و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند.<sup>۴۴</sup> اینان در ولایت موصل عراق و ناحیه شیخان، که مهد دولت

آشوری بود، و قسمتی از ناحیه حلب (شام)<sup>۴۵</sup>، ارمنستان، ایروان، اطراف تفلیس و جنوب غربی ایران ساکن بودند. البته اطلاعات کافی از ریشه و برنامه دین آنها در دسترس نیست. اسپروا، مستشرق معروف، یزیدیه را بقایای دین مانوی شمرده است.<sup>۴۶</sup>

### وجه تسمیه این گروه

دسته‌ای از مستشرقین اجنبی، دیانت یزیدیه را به دین آریایی نسبت داده‌اند؛ زیرا کلمه یزیدی را از مشتقات یزدان، که مقصود خداست، می‌دانند و برخی آن را به یزیدبن انیسه<sup>۴۷</sup> نسبت می‌دهند. ولی نظر درست این است که منسوب به یزیدبن معاویه می‌باشد؛ چون آیین این گروه را شیخ عدی بن اموی تدوین کرده و یزید این آیین را رواج داده و طریقه او را زنده کرده است.<sup>۴۸</sup>

یزیدی‌ها، اعتقادات خرافی و شیطان‌پرستی دارند و دارای دو کتاب مقدس می‌باشند؛ یکی به نام «جلوه»، که شیخ عدی بن اموی نوشته و دیگری «مصحف رش» (رش به معنای سیاه در زبان کردی است) تألیف شماس ارمیا. یزیدی‌ها اعتقاد دارند که کتاب جلوه، خطابهای خداوند است به یزیدیان.<sup>۴۹</sup>

سید مرتضی رازی درباره یزیدیه می‌گوید:

فرقه ششم اصحاب شافعی، یزیدیند؛ و ایشان هم مشبهیند<sup>۵۰</sup> و هم خارجی. این قوم یزید را خلیفه پنجم می‌خوانند و امام علی (ع) را به ظاهر سب نمی‌کنند. مشبهه یزید را امام می‌دانند و خلفای قبلی را به ترتیب: ابوبکر، عمر، عثمان و معاویه می‌دانند.<sup>۵۱</sup>

روایتی هم از امام باقر (ع) رسیده است، که می‌فرماید:

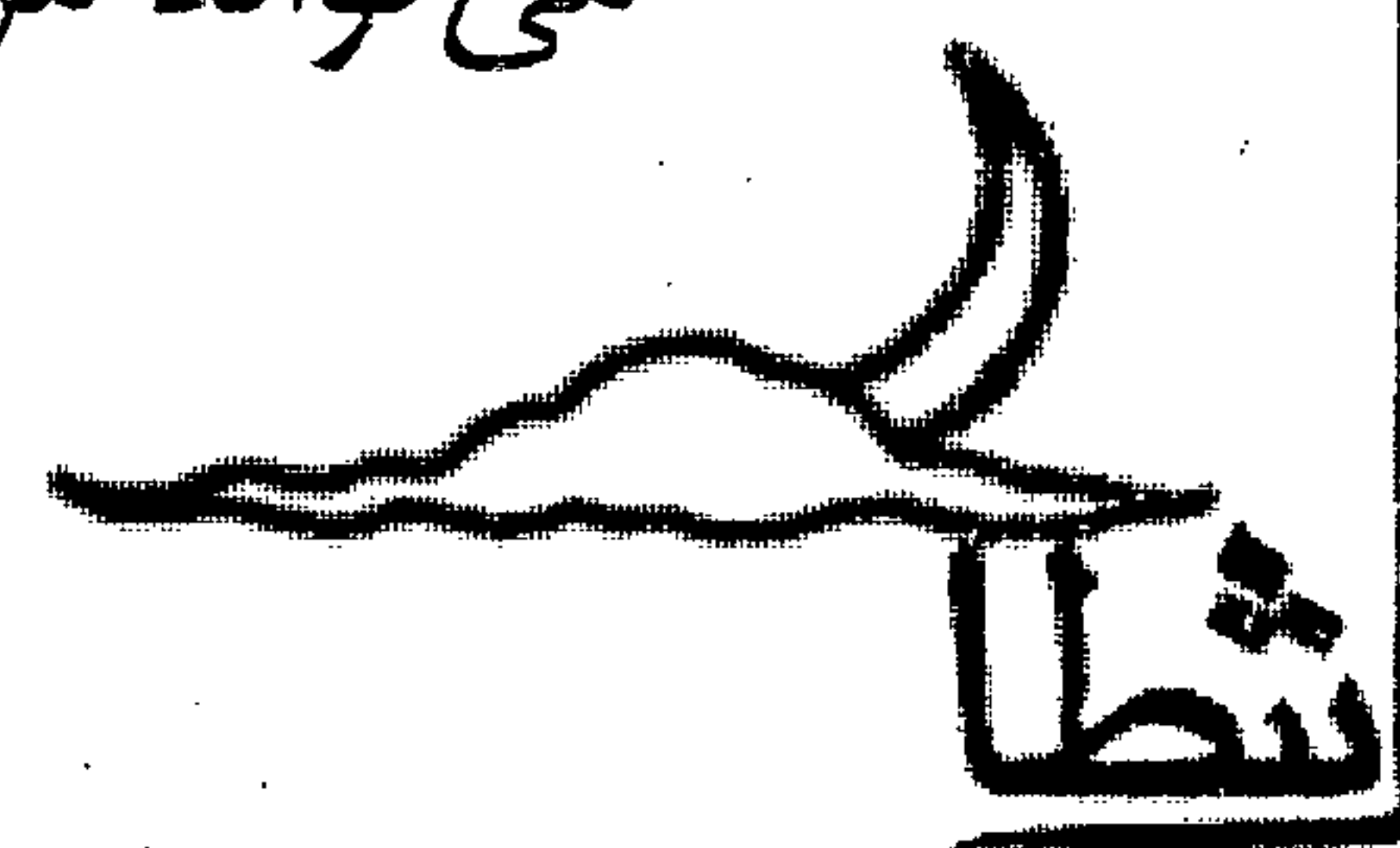
«چون قائم قیام کند، حرکت خواهد کرد تا کوفه؛ پس بیرون آیند قومی که ایشان را یزیدیه گویند.»<sup>۵۲</sup>

این روایت را طبرسی از ابوالجارود روایت کرده؛ ولی کلمه مورد بحث «البتّریه» نوشته شده است نه «یزیدیه».<sup>۵۳</sup>

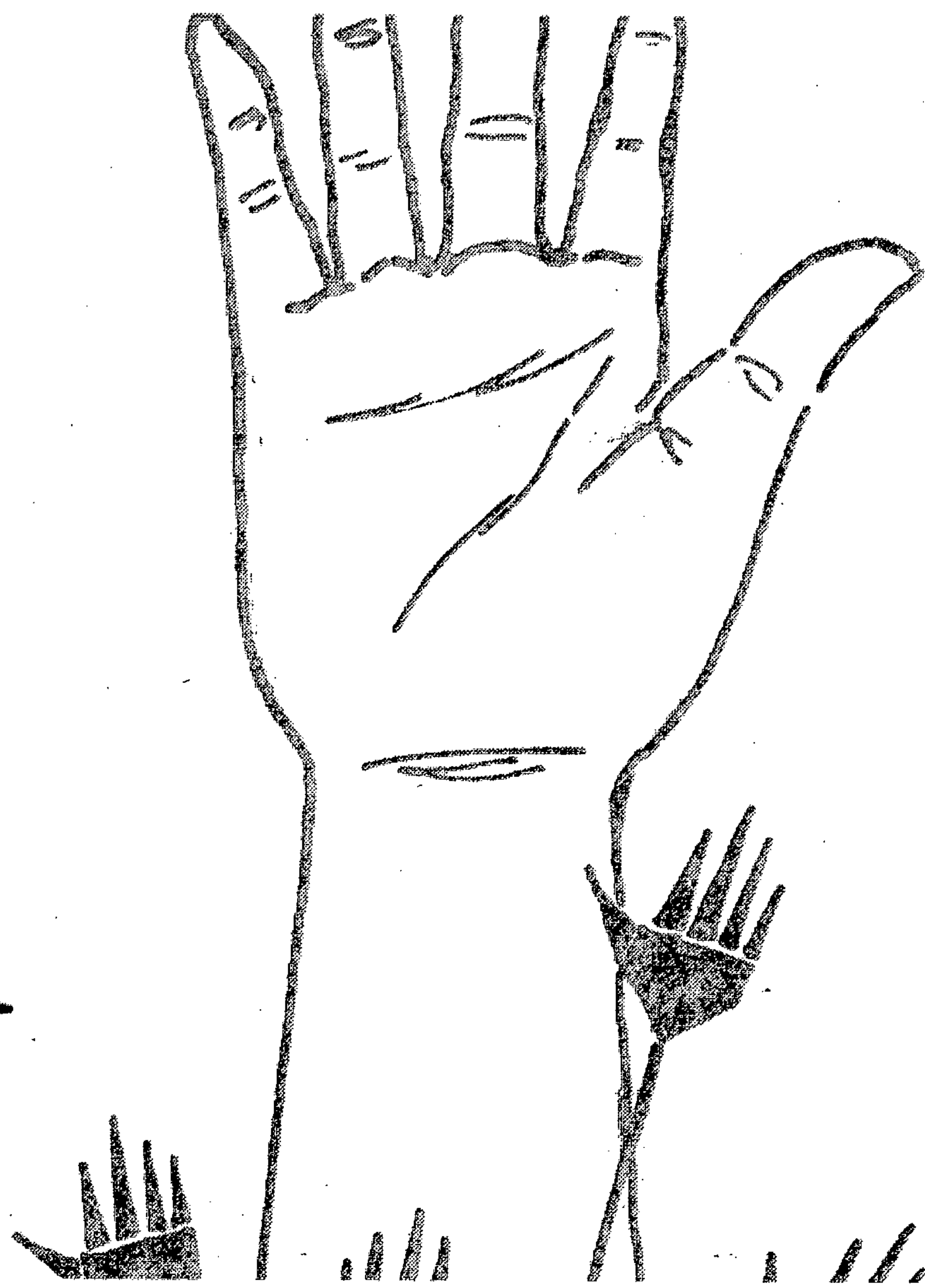
این گروه منقرض شده‌اند و الان وجود خارجی ندارند.

### هاشمیه

هاشمیه، پیروان ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه هستند.<sup>۵۴</sup> این فرقه اعتقاد داشتند که محمد مرده است؛ اما پسرش امام است و بعد از او ابوهاشم مهدی است و نمرده و حتی می‌تواند مردگان را هم زنده کند.<sup>۵۵</sup> وی فرد با نفوذ و مرد شجاعی بوده و قیام‌های مخفیانه‌ای



علیه بنی امیه داشته است؛ البته با انگیزه سیاسی، نه مذهبی و در زمان سلیمان بن عبدالملک می زیست. حاکم اموی چون نفوذ شخصیت ابوهاشم را دید، او را به دمشق فرا خواند و در راه شیری زهرآلود به او دادند؛ که بر اثر همین زهر از پای درآمد.<sup>۵۶</sup> برخی مرگ او را باور نداشتند و قائل به غیبت و مهدویت او شدند.<sup>۵۷</sup> البته مهدویت ابوهاشم از ساخته های عباسیان می باشد.<sup>۵۸</sup> عباسیان با جعل این فرقه توانستند با مطرح کردن دروغین وصیت ابوهاشم به یکی از سران بنی عباس حق حکومت را از آل علی (ع) به



خود منتقل سازند و بدین وسیله مردم را به تبعیت از خود فرا خواندند.

این گروه الان وجود خارجی ندارند؛ گو اینکه فرقه بیانیه، پیروان بیان نهدی، که معاصر امام باقر (ع) بودند هم به مهدویت ابوهاشم اعتقاد داشتند.<sup>۵۹</sup>

البته در زمان خود ابوهاشم چنین اعتقادات مذهبی درباره او نبوده است.

### عمر بن عبدالعزیز

سعید بن مسیب قائل به مهدویت وی شده است.<sup>۶۰</sup> عمر بن عبدالعزیز، هشتمین خلیفه امویان بود، که به مدت دو سال و ۵ ماه خلافت کرد؛ یعنی از صفر سال ۹۹ هـ. تا رجب سال ۱۰۱ هـ.<sup>۶۱</sup> روایت است که وی توسط مروان بن مسموم و با زهر از پای درآمد. نسب وی از طرف مادر به عمر بن خطاب می رسد؛ یعنی مادرش دختر عاصم بن خطاب بوده است<sup>۶۲</sup> و برادرزاده عبدالملک مروان.

عمر بن عبدالعزیز در مدینه میان مسلمانان پارسا و آشنا به سنت اسلام تربیت شده بود. وی در مدت کوتاه خلافت خود کوشید تا بدعت هایی را که پیشینیان او نهاده بودند، منسوخ کند. البته خدمات او را باید با توجه به اوضاع تاریخی بررسی کرد؛ که آیا در واقع نیت او نسبت به اهل بیت (ع) خیر بوده، یا نه؟ که این مقاله جای بحث آن نیست.

سعید بن مسیب در سال ۹۴ هـ. / ۷۱۲ م. از دنیا رفته است.<sup>۶۳</sup> وی از امام سجاد (ع) روایت نقل کرده و در محضر حضرت درس آموخته است.<sup>۶۴</sup> سعید بن مسیب امام را والاترین فقیه

زمان می دانست و احترام خاصی برای او قائل بود.

منابع و ماخذ شیعه، سعید را یکی از پیروان امام سجاد(ع) می دانند؛ ولی این موضوع نمی تواند درست باشد. در حقیقت گرچه سعید احترام خاصی به امام سجاد(ع) می گذاشت و یکی از دوستان صمیمی آن حضرت نیز بود؛ ولی در مسائل حقوقی و شرعی نظریات مشترکی با آن حضرت نداشت؛ و حتی بعد از شهادت امام سجاد(ع) بر پیکر آن حضرت نماز نخواند.<sup>۶۵</sup>

وی همان گونه که بیان شد، مدعی مهدویت عمر بن عبدالعزیز شده بود. در حالی که نشانه‌هایی که از مهدی موعود در منابع روایی ذکر شده، هیچ کدام در عمر بن عبدالعزیز وجود نداشت و چیزی دال بر اینکه خود عمر بن عبدالعزیز هم مدعی مهدویت بوده، در منابع یافت نشد.

توجه به این نکته مناسب است که درگذشت سعید بن مسیب سال ۹۴ هـ. بوده؛ ولی درگذشت عمر بن عبدالعزیز سال ۱۰۱ هـ. می باشد.

گروه و یا فرقه‌ای که پیرو این ادعا باشند، یافت نشده است و کاملاً منقرض شده‌اند همچنین در منابع چیزی درباره غرض سعید از چنین ادعایی یافت نشده است.

#### باقریه:

این فرقه معتقد بودند که امام باقر (شهادت ۱۱۴ هـ.) زنده است و مهدی موعود واقعی ایشان می باشد و ظهور خواهد کرد و جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود. پیروان این فرقه آن حضرت را امام می دانستند؛ ولی رحلت او را قبول نداشتند و منتظر رجعت (بازگشت) او بودند.<sup>۶۶</sup>

به نظر می رسد این گروه همان کیسانیه سابق باشند؛ که ابوهاشم را ترک کرده و به پیروی امام باقر(ع) گردن نهاده بودند.<sup>۶۷</sup> این گروه هم، چه زیر مجموع کیسانیه و غیر آن باشند یا نباشند، منقرض شده‌اند و اکنون کسی چنین ادعایی ندارد. از خود امام محمدباقر(ع) هم در هیچ منبعی، حتی غیر معتبر، چنین ادعایی ثبت نشده؛ بلکه طبق روایت ابوبصیر نقل شده، که امام باقر(ع) فرمودند: «بعد از حسین(ع) نه امام می آیند، نه از آنان قائم ایشان است.»<sup>۶۸</sup>

در روایت دیگر، ابراهیم بن عمرکناسی می گوید: از امام باقر(ع) شنیدم که می فرمود:

«همانا برای صاحب این امر دو غیبت خواهد بود؛ و قائم، قیام می کند در حالی که بیعت

کسی بر گردش نیست.»<sup>۶۹</sup>



عده‌ای با تمسک به روایت پیامبر (ص) که فرمودند:

«ان المهدی من ولدالحسین و انه یخرج بالسیف و انه ابن سبیه. مهدی از فرزندان حسین (ع) است و او با شمشیر پیامی خیزد و مادرش بهترین کنیزان خواهد بود.»

زمانی که زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب قیام خود را علیه امویان آغاز کرد، گفتند: چون او از نسل حسین (ع) است و قیام به سیف علیه ظالمان کرده و از سوی فرزند اسیر است، پس او مهدی موعود می‌باشد.<sup>۷۰</sup> کنیه زید ابوالحسن و مادرش کنیزی بود که مختار بن ابی عبیده او را به علی بن الحسین (ع) بخشیده بود.<sup>۷۱</sup>

اما این گروه به روایت دیگر پیامبر (ص) توجهی نکردند، که فرمودند: «الائمة بعدی اثنا عشر؛ تسعة من صلب الحسین؛ تاسعهم قائمهم.»<sup>۷۲</sup> شخص زید بن علی (ع) از بزرگان بود و خلفای اموی را به حق نمی‌دانست. او بر علیه آنان قیام کرد و به طرف کوفه رفت و به همراهی چهار هزار نفر، با حاکم عراق؛ یعنی یوسف بن عمر، به جنگ برخاست. کار زید در کوفه ده ماه طول کشید؛ تا این که در سال ۱۲۲ هـ. / ۷۴۰ م. به دست هشام بن عبدالملک اموی به دار آویخته شد و سرش را به دمشق نزد هشام و از آنجا به مدینه بردند.

زید از سوی امام باقر (ع) نیز تأیید شده بود و امام (ع) می‌فرمودند:

«خدایا! پشت مرا به زید محکم فرما.» و با مشاهده زید، آیه «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله...»<sup>۷۳</sup> را تلاوت می‌کردند و می‌فرمودند: «ای زید! تو نمونه عمل به این آیه هستی.»<sup>۷۴</sup>

پیروان زید اطراف یحیی و فرزندش را گرفتند. یحیی در خراسان قیام کرد (۱۲۵ ق.) و در جوزجان کشته شد. پیروان او به فرق مختلف تقسیم شدند؛ مثل: رافضیه، جارودیّه، عجلیه، بتریّه، صالحیه و زیدیه، که قائل به مهدویت

زید و منتظر ظهور او شدند.<sup>۷۵</sup>

زید از حیث علم، زهد، ورع، شجاعت و دین، از بزرگان اهل بیت به شمار می‌رود و این که خود زید ادعای امامت یا مهدویت داشته باشد، در منابع یافت نشده است، بلکه روایتی از زید بن علی (ع) رسیده است، که مؤید عقیده صحیح او در امر مهدویت است.

● از شیخ بهایی،  
علامه امینی و سید  
محسن امین نقل شده  
است: «ما، گروه شیعه  
امامیه، در باب زید بن  
علی سخنی جز خوبی  
و خیر نمی‌گوییم.»

ایشان می‌فرماید: پدرم علی بن حسین (ع) از پدرش حسین بن علی (ع) برایم روایت کرد، که فرمود: «رسول الله (ص) فرمودند: ای حسین! تو امامی و نه تن از فرزندان تو امینان و امامان معصومند و نهمین ایشان، مهدی ایشان است.»<sup>۷۶</sup> از شیخ بهایی، علامه امینی و سید محسن امین نقل شده است: «ما، گروه شیعه امامیه، در باب زیدبن علی سخنی جز خوبی و خیر نمی‌گوییم.» درالغدیر این سخن، رأی شیعه جمعاً تلقی گردیده است.<sup>۷۷</sup>

احمدبن سعید روایتی از ابوالجارود نقل کرده، که می‌گوید: به مدینه رفتم و از هر که احوال زیدبن علی را پرسیدم، گفتند: او حلیف قرآن است؛ یعنی هیچ‌گاه از قرآن و تلاوت آن جدا نمی‌شود.<sup>۷۸</sup>

پس از شهادت زید و یحیی، گروهی از شیعیان و طرفداران خاندان پیامبر (ص)، که از ستمگری حکام و خلفای اموی به ستوه آمده بودند؛ مخالفت با خاندان اموی را تنها در مبارزه مسلحانه دیدند؛ از این رو، راه زید و یحیی را مفید دانسته، آنان را امام و رهبر تلقی کردند و به همین سبب به زیدیه معروف شدند. زیدیه بعدها تفکر و اعتقادات خاصی یافتند و با دیگر طرفداران خاندان پیامبر (ص) به‌ویژه شیعه امامیه، اختلاف‌های اعتقادی پیدا کردند. علامه طباطبایی «ره» درباره عقاید زیدیه و فرق میان زیدیه و امامیه می‌فرماید:

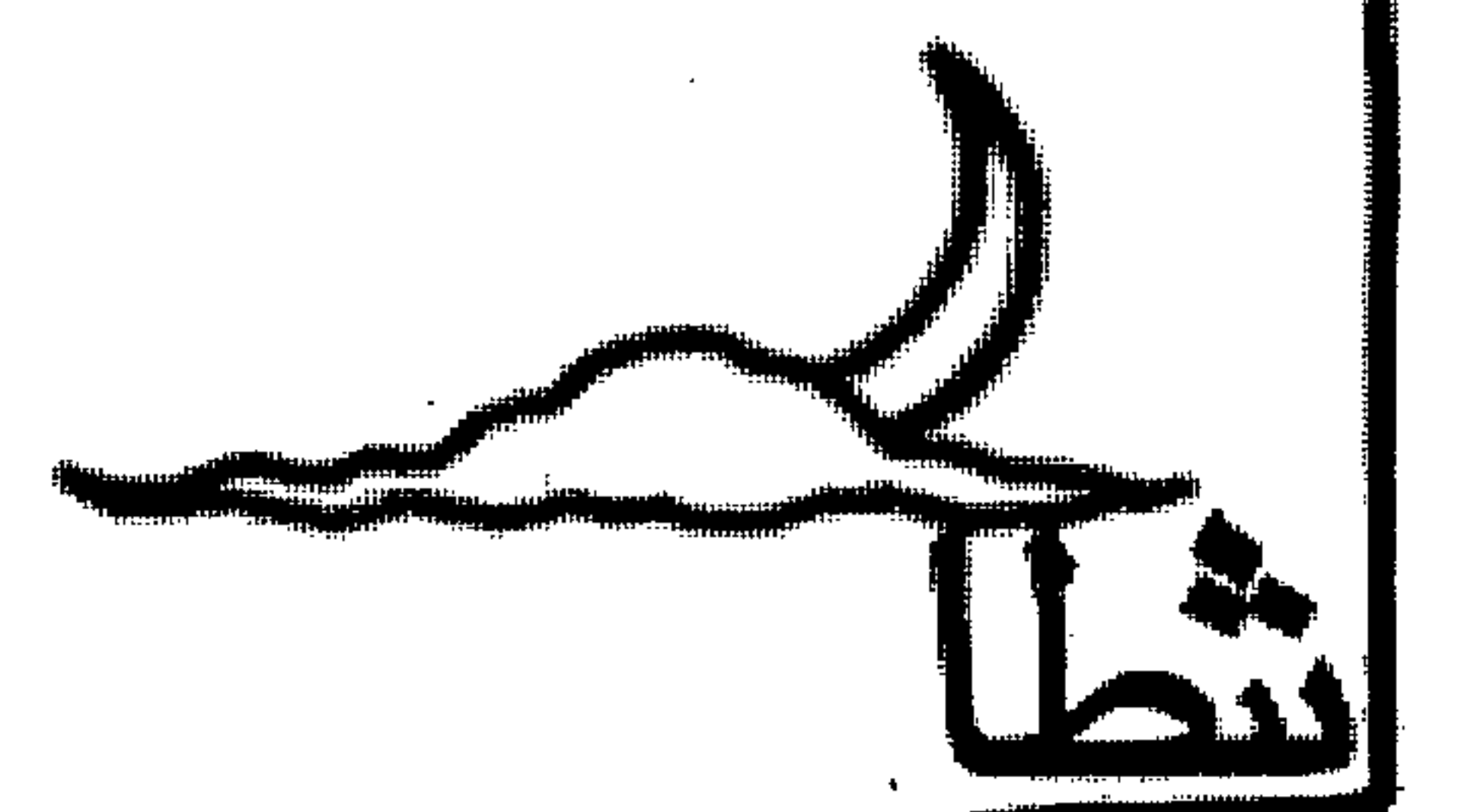
زیدیه در اصول اسلام مذاق معتزله و در فروع فقه ابی حنیفه، رئیس یکی از چهار مذاهب اهل سنت، را دارند. فرق کلی میان شیعه دوازده امامی و شیعه زیدی این است، که شیعه زیدی اغلب امامت را مختص به اهل بیت نمی‌دانند و عده ائمه را به دوازده منحصر نمی‌بینند و از فقه اهل بیت پیروی نمی‌کنند؛ بر خلاف شیعه دوازده امامی.<sup>۷۹</sup>

زیدیه امامت را خاص خاندان پیامبر (ص) و فرزندان فاطمه (س) دانسته، قیام به سیف را از شرایط امامت عنوان کرده‌اند و فرزندان امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را در امامت یکسان می‌دانند.

زیدیه بعدها به مناسبت رهبرانی که پیدا کردند، به گروه‌های مختلف تقسیم شدند و هر گروه عقاید ویژه‌ای را برگزیدند.

این فرقه اکنون بیشتر در کشورهای یمن و سوریه و برخی از کشورهای دیگر زندگی می‌کنند. اینان عقاید و اعتقادات خاص خودشان را دارا هستند؛ البته اینکه مدعی باشند زید همان مهدی است و روزی ظهور خواهد کرد، را قائل نیستند.

ابومسلم خراسانی





گروهی از فرقه خرمیه پیروان بابک خرمی پنداشتند که ابومسلم خراسانی (در گذشته ۱۳۷هـ.) همان کسی است که باید زمین را پر از عدل و داد کند؛ و کشته شدنش را به دست ابوجعفر منصور دوانیقی تکذیب نموده و به انتظار ظهورش بسر می بردند.<sup>۸۰</sup>

اینکه ابومسلم که بود و از کجا آمده بود، درست معلوم نیست. اصل او را بعضی از اصفهانی و بعضی از مرو می دانند و در نژاد او هم اختلاف است؛ برخی عرب و برخی عجم نوشته اند.<sup>۸۱</sup> مشهور آن است که او غلام عیسی بن معقل عجللی بود و در سال ۱۲۴هـ. بکیربن ماهان، یکی از دعوات عباسی، در زندان کوفه کفایت و کیاست او را دید و اخلاصی را که نسبت به دعوت نشان داد، در او تأثیر گذاشت. پس او را از عیسی خرید و به شام برد و به امام عباسیان هدیه کرد و فنون تبلیغ و رموز دعوت را به او آموخت. در نهایت او را برای سرپرستی مسلمانان و تهیه مقدمات خروج عباسیان، به خراسان فرستاد. ابومسلم نفوذ بسیاری میان یارانش داشت و عباسیان از کشتن وی بیمناک بودند.<sup>۸۲</sup> صاحب رسائل خوارزمی در مورد ابومسلم نظر منفی دارد؛<sup>۸۳</sup> و چه بسا این نظر درست باشد. وی ضمن بر شمردن جنایات ابومسلم در رسائل خود بیان می کند که به ابومسلم باید گفت ابومجرم؛ چون جنایات زیادی مرتکب شده است.

پس از مرگ ابومسلم، قیامها و نهضتهایی به خونخواهی او رخ داد. راوندیان و بومسلمیه (یا مسلمیه) و سپیدجامگان در عقاید دینی خویش ابومسلم را امام خود می دانستند و بسیاری از ایرانیان او را یگانه امام واقعی خویش می شمردند و مقام مهدویت و حتی الوهیت برایش قائل بودند.

بنیان گذار فرقه خرمیه یا خرمیان، بابک بود. وی ادعای خدایی داشت و در دوران مأمون زحمت بسیاری برای دولت عباسی ایجاد کرد. این زحمت و فتنه تا دوران معتصم ادامه داشت. وی از نژاد مطهر بن فاطمه، دختر ابومسلم بود، که گروهی از همین فرقه مدعی مهدویت ابومسلم خراسانی شدند.<sup>۸۴</sup>

این نظریه و فرقه از نظر امامیه مردود می باشد؛ چون با توجه به اصل و نسب ابومسلم و رفتار و جنایات او، مهدی بودن او مضحک است و طرفداران او هم منقرض شده اند و الان کسی قائل به مهدویت ابومسلم نمی باشد.

### نفس زکیه

محمد بن عبدالله، معروف به نفس زکیه، کنیه اش ابوعبدالله است. مادرش هند، دختر ابوعبیده بن عبدالله<sup>۸۵</sup> بود. برخی از خاندان او و فرقه جارودیه وی را مهدی موعود<sup>۸۶</sup> دانسته اند. وی در سنه (۱۴۵هـ. / ۷۶۲م.)<sup>۸۷</sup> از مدینه ادعای مهدویت نمود و به وسیله منصور دوانیقی

کشته شد؛ جالب این که پدر او نیز با پسرش به عنوان مهدی بیعت کرده است<sup>۸۸</sup>.  
 نفس زکیه اولین کسی از علویان است که در روزگار عباسیان قیام کرد و معاصر امام  
 صادق(ع)<sup>۸۹</sup> بود. وی از بیعت با منصور خودداری کرد. ابراهیم بن عبدالله بن حسن، برادر  
 نفس زکیه، می گوید: نفس زکیه به امید این که خداوند او را مهدی موعود سازد، قیام کرد.  
 نامزدی نفس زکیه برای احراز موقعیت مهدی، نه تنها از طرف بستگان نزدیکش، بلکه از  
 ناحیه مغیره بن سعید عجلی مورد پشتیبانی قرار گرفت. حتی پس از اعدام مغیره، پیروانش  
 همچنان به نفس زکیه مؤمن باقی ماندند<sup>۹۰</sup> و فرقه مغیره به وجود آمد. اینان قائل بودند که  
 نفس زکیه زنده است و در کوهی به نام علمیه ساکن است. آن کوهی است در راه مکه، در حد  
 حاجز، طرف چپ آن، که به مکه می رود. او در آنجاست، تا خروج کند؛<sup>۹۱</sup> در حالی که محمد بن  
 عبدالله در مدینه خروج کرد و در همانجا کشته شد.

### علت نامگذاری محمد بن عبدالله به نفس زکیه

علما و دانشمندان آل ابی طالب او را نفس زکیه و مقتول أحجار الزیت می دانند. محدث  
 قمی در تتمة المنتهی می گوید: «محمد را از جهت کثرت زهد و عبادت، نفس زکیه لقب  
 دادند.»<sup>۹۲</sup> محمد در میان خاندان خویش از همه برتر و نسبت به علم و دانش کتاب خدا از  
 همگان داناتر بود و در امور دینی فقیه تر، شجاعت، جود، صلابت و سایر مزایای او از همگان  
 بیشتر بود؛ از این رو کسی شک نداشت که مهدی موعود اوست.

روایت کرده اند که یکی از غلامان منصور گفت: منصور مرا به مأموریت مدینه فرستاد و  
 گفت: پای منبر برو و آنجا بنشین و گوش دار؛ تا ببینی محمد چه می گوید. من رفتم و  
 شنیدم که می گفت: شما هیچ کدام شک ندارید که مهدی موعود من هستم. این سخن را که  
 من از محمد شنیده بودم، به منصور گزارش دادم. او گفت: دشمن خدا دروغ می گوید؛ بلکه  
 مهدی فرزند من است و او مهدی نیست.<sup>۹۳</sup>

سلمة بن أسلم جهنی شاعر، درباره او گفته است<sup>۹۴</sup>:

ان كان في الناس لنا مهديٌ      يُقيمُ فينا سيرةَ النبيِّ

فإنه محمد التقيُّ

اگر آن مهدی موعود که روش پیامبر(ص) را در میان ما پیاپی دارد، در میان مردم آمده باشد؛  
 بی شک او محمد (بن عبدالله) آن تقی پرهیزکار است.

یحیی بن علی و دیگران به سند خود از ابوالعباس فلسطی روایت کرده اند که گفت: من به  
 محمد بن مروان گفتم: محمد بن عبدالله بن حسن را دستگیر کن؛ زیرا او مدعی خلافت است



و خود را مهدی نامیده است. مروان گفت: مرا با او چه کار؟ او مهدی نیست.<sup>۹۵</sup> و نیز مغیره بن زمیل روایت کرده که مروان به عبدالله بن حسن گفت: مهدی شما چه شد؟ عبدالله در پاسخ گفت: ای امیرالمؤمنین! این سخن را نگو و چنان نیست که به تو گزارش داده‌اند. مروان گفت: چرا؛ ولی امید است خدا او را اصلاح نماید و هدایتش کند.<sup>۹۶</sup> امام صادق (ع) هم به عبدالله بن حسن خبر داده بود که فرزندش مهدی موعود نیست و کشته می‌شود و خلافت به ابوالعباس و برادران و فرزندان او خواهد رسید.<sup>۹۷</sup>

امام صادق (ع) خطاب به عبدالله بن حسن فرمود:

«گمان می‌بری که پسر همان مهدی است؟ چنین نیست و وقت آن نرسیده است». عبدالله به خشم آمد و گفت: من خلاف آنچه تو می‌گویی، می‌دانم. والله خداوند تو را بر غیب خویش آگاه نکرده است. تو را حسد بر پسر من، به این بیان واداشت. حضرت فرمود: «به خدا سوگند، حسد مرا وادار نکرد؛ ولی این مرد و برادران و فرزندان‌شان برابر شما هستند (آنها به خلافت رسند، نه شما)». پس دست را بر شانه عبدالله بن حسن زد و فرمود: «این خلافت به شما نخواهد رسید و به زودی هر دو پسر ت کشته می‌شوند.»<sup>۹۸</sup>

## ناووسیه

فرقه ناووسیه معتقد به مهدویت امام صادق (ع) (شهادت ۱۴۸ هـ.) شدند؛ یعنی معتقدند زنده و غایب است. مرادشان از مهدی، مفهوم نجات‌بخش است.<sup>۹۹</sup> ناووس از مردم بصره بود و وی را عبدالله بن ناووس یا عجدون بن ناووس هم می‌گفتند.<sup>۱۰۰</sup> گروهی معروف به جعفریه هم به امامت، غیبت و رجعت امام جعفر صادق (ع) معتقد بودند؛ که رئیس این فرقه عبدالرحمن بن محمد، از دانشمندان و متکلمان شیعه بود. اما این ادعا نسبت به امام صادق (ع) درست نیست.

چرا که:

اولاً: حضرت به شهادت رسیده و این امر در تاریخ ثبت شده است.

ثانیاً: اگر شک در شهادت حضرت بکنیم؛ باید شک در شهادت پدران و اجداد بزرگوارش هم بکنیم؛ و آن وقت است که باید مانند غلات و مَفُوضه منکر شهادت امام علی (ع) و امام حسین (ع) شویم؛ در صورتی که این

### ● امام صادق (ع) خطاب

به عبدالله بن حسن

فرمود:

«گمان می‌بری که

پسر همان مهدی

است؟ چنین نیست و

وقت آن نرسیده است.»

سفسطه است.<sup>۱۰۱</sup>

ثالثاً: این گروه پس از چندی از بین رفتند و الان وجود خارجی ندارند.

رابعاً: خود امام صادق(ع) می‌فرماید:

«هنگامی که سه اسم محمد، علی و حسن، به طور متوالی در ائمه(ع) جمع شد، چهارمی آنان قائم است».

مفضل بن عمر گوید: بر امام صادق(ع) وارد شدم و عرض نمودم: ای آقای من! کاش جانشین خودت را به ما معرفی می‌نمودی. فرمود: «ای مفضل! امام بعد از من فرزندم «موسی» است و امام خلف و موعود منتظر (م ح م د)، فرزند «حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی» است.»<sup>۱۰۲</sup>

### اسماعیلیه

گروهی از اسماعیلیه عقیده دارند که اسماعیل فرزند امام صادق(ع) فوت نکرده است؛ بلکه از باب تقیه، نسبت مرگ به وی داده شده است؛ او رجعت خواهد کرد و جهان را از عدل و داد پر خواهد ساخت و او را مهدی و قائم منتظر می‌دانند.<sup>۱۰۳</sup> این گروه را نوبختی، خالصه یا پیروان ابوالخطاب کوفی معرفی کرده است. اینها معتقدند که امام ششم(ع) او را در زمان خویش به جانشینی منصوص کرده است و چون نص بر امامت رجوع‌ناپذیر است و بداء نیز محال است، پس امام هفتم اسماعیل خواهد بود و امام صادق(ع) از بیم آسیب رسیدن به وی، او را از دید مردم پنهان می‌کرد.

حسن بن موسی نوبختی می‌نویسد: گروهی گفتند که پس از جعفر بن محمد(ع) پسرش اسماعیل بن جعفر امام بود و مرگ اسماعیل را در زمان حیات پدرش انکار کرده گفتند: این نیرنگی بود که پدرش ساخته و از بیم مردمان او را پنهان کرده است. چنان پنداشتند که اسماعیل نمرده و نخواهد مرد؛ تا این که زمین از آن وی شود و به کار جهانیان پردازد. اسماعیل مهدی قائم است؛ زیرا پدرش پس از خود به امامت او اشاره کرده و پیروان خود را پایبند ولایت او ساخته و گفته است که وی خواجه و سرور ایشان است. چون امام جعفر صادق(ع) سخن راست گوید؛ از این رو در آن هنگام که آوازه مردن او برخاست، دانستم که سخن نخست او راست بود و وی نمرده و قائم آخرالزمان است. این دسته اسماعیلیه خالص هستند.<sup>۱۰۴</sup>

اسماعیل، که نام اسماعیلیه از وی گرفته شده است، به گونه‌ای جلوه داده شده که گویا به شدت مورد طعن، لعن و طرد پدرش امام صادق(ع) قرار داشته و به شرب خمر نیز متهم شده



است.<sup>۱۰۵</sup> عظاملک جوینی در این باره می گوید: در روایت است از آن حضرت که گفت: «اسماعیل فرزند من نیست؛ شیطانی است که در صورت او ظاهر آمده است.»<sup>۱۰۶</sup>

درباره شخصیت اسماعیل، فرزند ارشد امام صادق (ع)، که در زمان حیات پدر، سال ۱۴۵ هـ.، وفات کرد؛ گونه‌ای جز آنچه حاکی از رد و تقبیح اسماعیل است، سخن گفته شده است. اسماعیل از افکار و رفتار رهبران اسماعیلی منزّه می‌باشد. وی فردی مورد تأیید و توجه خاص پدرش جعفر بن محمد (ع) می‌باشد. شیخ مفید درباره او می‌گوید: اسماعیل بزرگترین پسر امام صادق (ع) بود و امام او را بسیار دوست داشت و نسبت به او بیش از دیگران نیکی و محبت می‌کرد؛ ولی اسماعیل در زمان حیات پدر در عریض (نام دره‌ای است در نزدیکی مدینه) از دنیا رفت و مردم جنازه‌اش را به مدینه نزد امام صادق (ع) آوردند و در قبرستان بقیع دفن کردند. روایت شده است که حضرت در مرگ او بسیار بی‌تابی می‌کرد؛ به گونه‌ای که با پای برهنه و بی ردا به دنبال تابوت او می‌رفت؛ و دستور فرمود تابوت او را پیش از دفن، چندین بار به زمین نهادند و هر بار حضرت می‌آمد و پارچه از روی صورتش بر می‌داشت و در روی او نگاه می‌کرد؛ و مقصودش از این کار این بود که مرگ او را پیش چشم آنان که گمان امامت و جانشینی او را پس از پدر بزرگوارش داشتند، قطعی کند و شبهه آنان را درباره زنده بودن اسماعیل، برطرف سازد و به آنها بفهماند که اسماعیل از دنیا رفته است.

افرادی از اصحاب امام (ع) که او را پس از امام صادق (ع) امام می‌پنداشتند، از این عقیده بازگشتند و گروهی اندک، که نه در زمره نزدیکان امام بودند و نه از راویان حدیث آن بزرگوار، که گروهی از مردمان دور دست و بی‌خبر از مسأله امامت بودند، گفتند: اسماعیل زنده است و امام پس از پدرش است؛ و به این عقیده باقی ماندند.<sup>۱۰۷</sup>

البته اسماعیل بن جعفر ادعای مهدویت نداشته است و از طرفی صفوان بن مهران از امام صادق (ع) نقل کرده، که فرمود:

«کسی که به تمام ائمه اقرار کند؛ ولی «مهدی» را انکار نماید؛ همانند کسی است که نسبت به همه انبیا اقرار نماید، ولی محمد (ص) را انکار نماید.» از حضرت سؤال شد: ای فرزند رسول خدا! «مهدی» کدام یک از فرزندان توست؟ حضرت فرمودند: «پنجمین فرزند از اولاد هفتمین امام کاظم (ع) است. او از شما غایب خواهد شد و بر شما جایز نیست نام او را بر زبان آورید.»<sup>۱۰۸</sup>

گروهی از شاخه اسماعیلیه، به نام فرقه مبارکیه هم محمد بن اسماعیل را مهدی و امام زنده غایب می‌دانند.<sup>۱۰۹</sup> وجه تسمیه مبارکیه این است که: مبارک، غلام اسماعیل بن جعفر بود<sup>۱۱۰</sup> که وی بعداً غلام خود را آزاد کرد.<sup>۱۱۱</sup> بنابر قولی مبارک لقب محمد بن اسماعیل است<sup>۱۱۲</sup>؛

● آخرین حلقه از  
معصومین (ع) و فرزند امام  
حسن عسکری (ع) بعد از دو  
غیبت صغرا و کبرا، با  
نشانه‌های خاص ظهور  
می‌کند. او قائم واقعی و زنده  
است و ان شاء الله روزی  
ظهور خواهد نمود و جهان را پر  
از عدل و داد خواهد کرد.

بنابر قولی یکی از رهبران فعال این گروه، مبارک<sup>۱۱۳</sup> نام داشت؛ که باعث شد این فرقه بنام مبارکیه شهرت یابند. بنا به گفته نوبختی، «مبارکیه» گفتند که پس از جعفر بن محمد (ع) نوه او، محمد بن اسماعیل، که مادرش کنیز بود، امام است؛ زیرا در روزگار جعفر بن محمد، پسرش اسماعیل بدان کار نامزد بود و چون درگذشت، جعفر پسر او محمد را جانشین خود ساخت. امامت حق محمد است و جز او، دیگری شایسته آن نیست. پس از امام حسن و امام حسین،

امامت از برادری به برادر دیگر نرسد و جز در فرزندان و بازماندگان امامان روا نباشد.<sup>۱۱۴</sup>

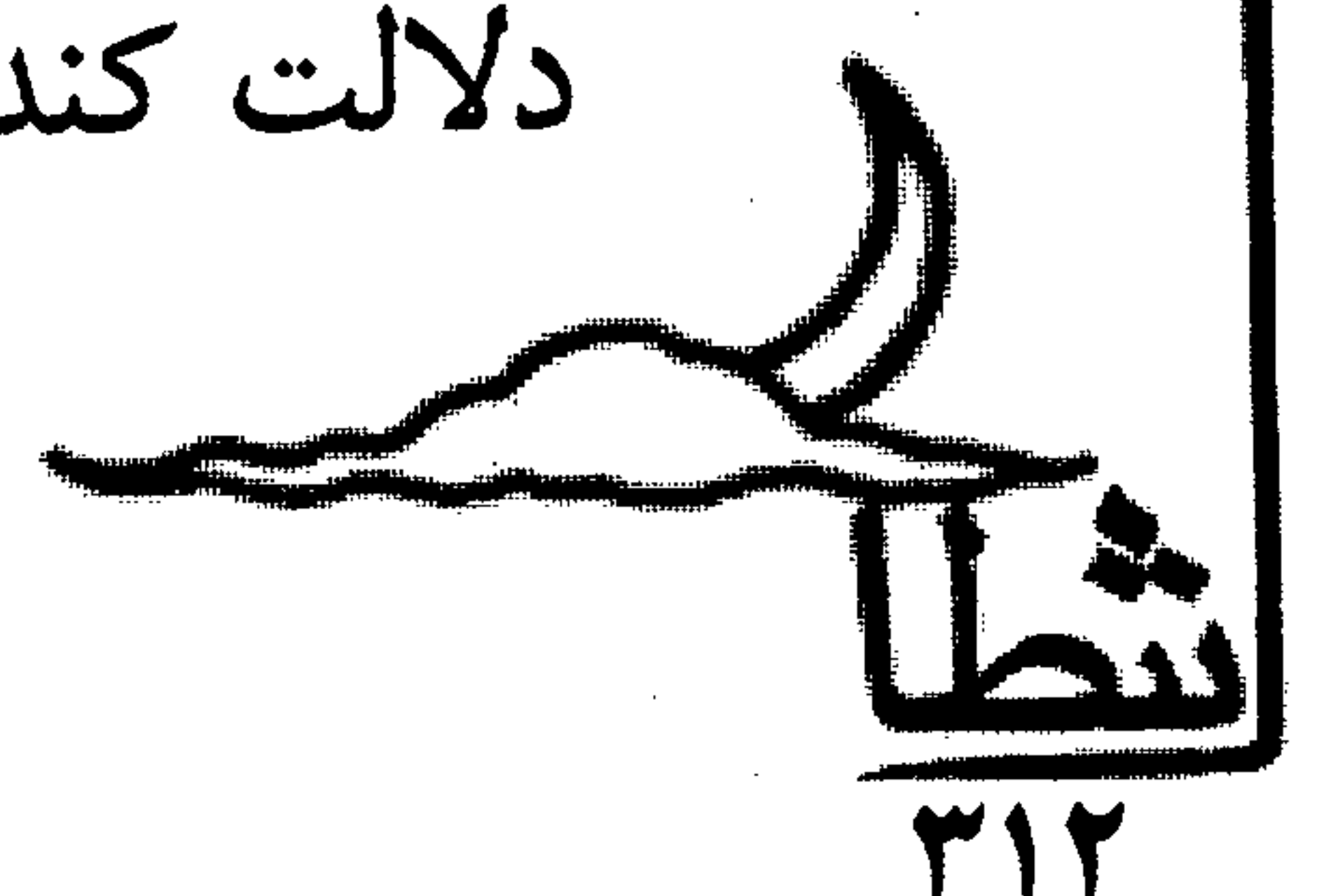
قرامطه، که از گروه اسماعیلیه می‌باشند و در طول تاریخ بدنامی‌های بسیاری را برای شیعه به ارمغان آورده‌اند؛ و هنوز هم رسوبات آن در ذهن بسیاری از مخالفان شیعه مانده است؛ به گونه‌ای که عقاید قرامطه را به شیعه نسبت می‌دهند؛ از جمله این ادعای آنها که محمد بن اسماعیل را مهدی موعود می‌دانستند و عقیده داشتند که وی زنده است و در بلاد روم زندگی می‌کند.<sup>۱۱۵</sup>

فرقه قرامطه در بحرین قدرت یافت و حتی تشکیل دولت دادند و به شدت با عباسیان مخالفت می‌کردند.

قرامطه معنای قائم را کسی می‌دانند که با رسالت و شریعت جدیدی مبعوث می‌شود؛ که شریعت محمد (ص) را منسوخ می‌کند. البته این فرقه سیاسی بودند، نه مذهبی و به دنبال اهداف خاص و منافع خود بودند.

طرفداران ابوالخطاب (متوفی ۱۳۸ هـ) قائل به الوهیت امام صادق (ع) بودند و ابوالخطاب را پیامبر و فرستاده امام صادق (ع) می‌دانستند؛ حتی برخی ابوالخطاب را قائم دانستند و گفتند وی نمرده است؛ که معروف به «خطابیه» شدند. گروهی از پیروان ابوالخطاب، پس از مرگ اسماعیل، فرزندش محمد را امام دانستند و در هواداری وی و فرزندانش استوار ماندند.<sup>۱۱۶</sup>

البته تمام این گروهها از طرف امام صادق (ع) مورد طرد و انکار قرار گرفتند، مطلبی که دلالت کند خود محمد بن اسماعیل ادعای امامت و مهدویت داشته باشد، یافت نشد.



چون این دوره طرح مسأله مهدویت، نوید برپایی حکومت عدل و داد و جایگزینی آن با حاکمیت فاسد و ستمگر عباسیان و حکومت‌های خشن و بیدادگر تابع آنان بود، قشرهای محروم در شهرها و روستاها را متوجه داعیان اسماعیلی می‌ساخت. آنان مردم را به سوی امامان مستور، که در نهان می‌زیستند، فرا می‌خواندند.

### ابن مقنن خراسانی

نام اصلی ابن مقنن (متوفی ۱۶۳ هـ.)، عطا می‌باشد و برخی گفته‌اند هاشم بن حکم است؛ و<sup>۱۱۷</sup> چون خودش را با نقابی از ابریشم سبز یا روپوش زرین می‌پوشاند، مقنن لقب گرفت. وی در غایت زشتی و یک چشم و کوتاه قد بود.<sup>۱۱۸</sup> به نظر مرحوم استاد زرین کوب، نقابی که وی با اصرار در صورت داشت؛ به نظر نمی‌آید آن گونه که در روایات آمده، به خاطر کوری چشم و زشتی رویش بوده باشد؛ بلکه حاکی از سعی عامدانه‌ای است که مخالفان کرده‌اند، تا نقش او را هرچه ممکن است زشت‌تر ترسیم نمایند.<sup>۱۱۹</sup>

نخستین مرحله از فعالیت ضد دینی او، هنگامی پدیدار شد که پس از قتل ابومسلم ادعای پیامبری کرد؛ اما توفیقی نیافت و به وسیله عاملان منصور دستگیر و در بغداد زندانی شد.<sup>۱۲۰</sup> پس از رهایی از زندان، به مرو بازگشت و با جدیت و پشتکار تبلیغ افکار خود می‌کرد؛ و در این مرحله حتی ادعای خدایی کرد!<sup>۱۲۱</sup> وی به نشانه مخالفت با عباسیان، که لباس سیاه داشتند، لباس سفید و پرچم‌های سفید افراشت؛ از این رو آنان را به عربی «مبیضه» می‌نامیدند. اقدامات وی چنان هراسی در دل مسلمانان افکند، که عده‌ای از مسلمانان نزد خلیفه مهدی رفتند و خلیفه را از خطر او بیم دادند و<sup>۱۲۲</sup> سربازان خلیفه با وی درگیر شدند. در نهایت وی در قلعه‌ای که بود، محاصره شد و دو سال محاصره طول کشید و بعد از اینکه وارد قلعه شدند، سر از تنش بریدند و برای مهدی عباسی در حلب فرستادند.

پیروانش معتقد بودند که او زنده است؛ چون مطابق روایت تاریخ بخارا، او خود را در تنور انداخت و دود شد. وی خود را از آن جهت سوزاند، تا مردم بگویند که او به آسمان رفته، تا فرشتگان را بیاورد و آنها را یاری دهد.<sup>۱۲۳</sup>

### نتیجه‌گیری

در مجموع تا به حال معلوم شد آنهایی که خود ادعای مهدویت داشته‌اند و چه نسبت به مهدویت به آنها داده‌اند، از امامیه و شیعه اصلی جدا می‌باشند؛ چون:  
برخی از فرقه‌ها اصلاً واقعیت تاریخی نداشته‌اند؛ مانند سبائیه؛

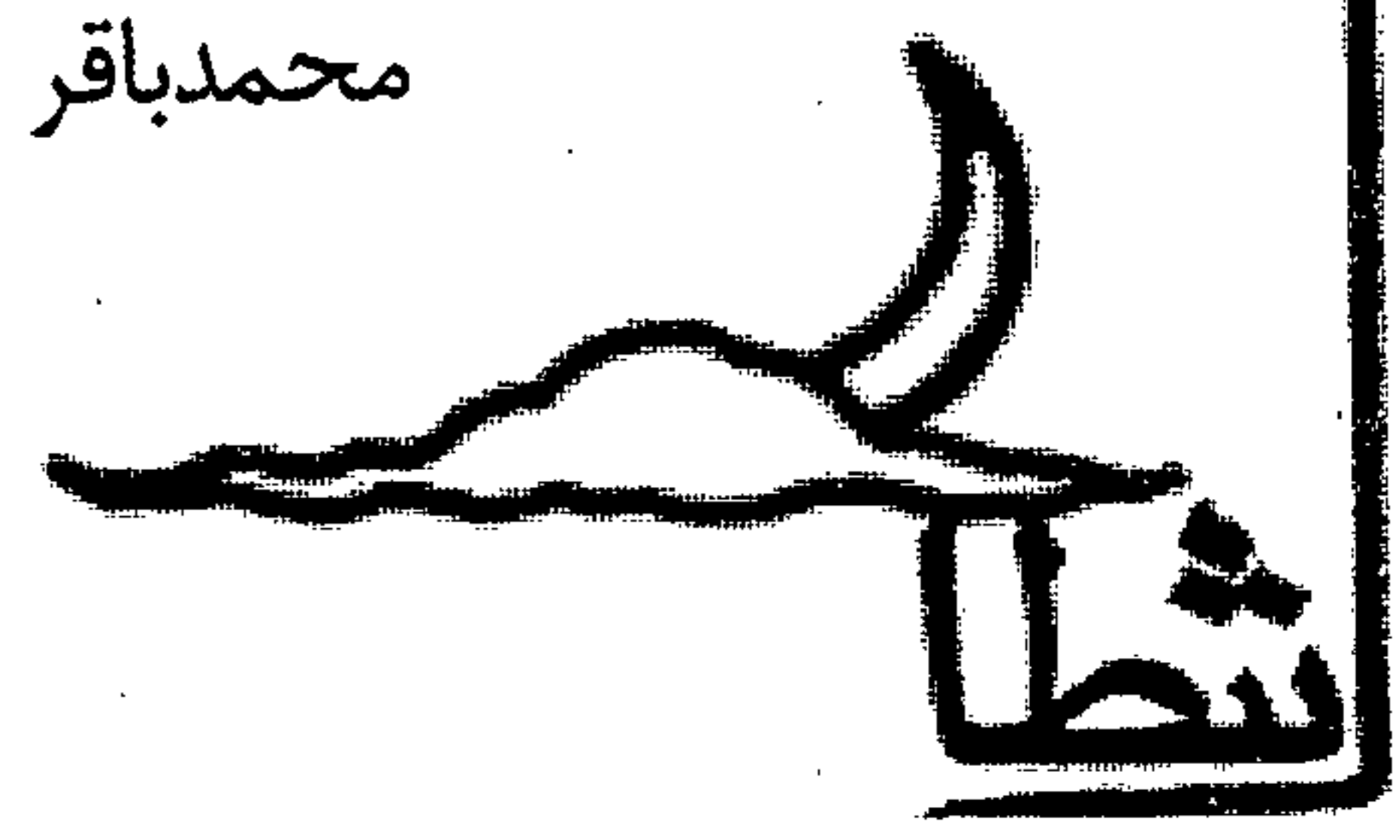
تعدادی از این گروه‌ها رهبرانشان افرادی مجاهد و ضد حکومت بودند، که در حین شورش یا پس از سرکوبی قیامشان، برای لوٹ کردن چهره آنان، فرقه‌هایی با عقاید خاص به وجود آوردند؛ مثل مختاریه؛

بعضی هم ساخته شده حکومت بنی عباس بودند؛ مثل هاشمیه؛

برخی هم با انگیزه سیاسی، نه مذهبی و بعضاً با تکیه بر اصل غلو این کار را می‌کردند. با توجه به شرایط زمانی مشخص شد، آن که مهدی واقعی است، باید تمام شروط نقل شده در روایات را یکجا داشته باشد. همان طور که در مقدمه اشاره شد، آخرین حلقه از معصومین(ع) و فرزند امام حسن عسکری(ع) بعد از دو غیبت صغرا و کبرا، با نشانه‌های خاص ظهور می‌کند. او قائم واقعی و زنده است و ان شاء الله روزی ظهور خواهد نمود و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد.

ادامه دارد

۱. اصول مذهب الشیعة الامامية الاثني عشرية عرض و نقد، دکتر قفاری، انتشارات دارالرضا، سه جلدی، جلد ۲، ص ۱۱۲۳ - ۹۹۹.
۲. تاریخ عصر غیبت، مسعود پور سید آقایی و دیگران، ص ۴۰۶، چاپ اول، ۱۳۷۹، انتشارات حضور، قم.
۳. او خواهد آمد، علی اکبر مهدی پور، ص ۱۳۹، ویرایش دوم، چاپ دهم، پاییز ۱۳۷۹، انتشارات رسالت.
۴. سیمای مهدی موعود(عج) در آئینه شعر فارسی، استاد محمدعلی مجاهدی، ص ۲۵۶، چاپ اول، انتشارات جمکران، زمستان ۱۳۸۰.
۵. این روایات در کتاب منتخب الأثر فی الامام الثانی عشر، تألیف آیتا... لطف... صافی گلپایگانی، فصل اول، باب ۴، ص ۹۷، تحت عنوان «الائمة اثنا عشر اولهم علی(ع) و آخرهم المهدی(ع)» و باب ۵، ص ۱۰۳، تحت عنوان «والائمة اثنا عشر و آخرهم مهدی» آمده است. (انتشارات معصومیه، چاپ دوم، ۱۴۲۱ ق).
۶. در انتظار ققنوس، سید ثامر العمیدی، ترجمه و تحقیق مهدی علی زاده، ص ۲۱۶، انتشارات مؤسسه امام خمینی(ره)، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۹.
۷. همان.
۸. همان.
۹. مهدی منتظر در اندیشه اسلامی، سید ثامر العمیدی، ترجمه محمدباقر محبوب القلوب، ص ۳۳۱، چاپ دهم، پاییز ۱۳۸۰.
۱۰. غالیان، نعمت... صفری فروشانی، ص ۲۲۶-۲۲۷ (با کمی تغییر)، انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۱۱. تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، دکتر محمدجواد مشکور، ص ۱۲۷، انتشارات اشراقی، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۹.
۱۲. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۷، تحقیق عبداللہ الطهرانی و الشیخ علی احمد ناصح، انتشارات مؤسسة المعارف الاسلامیة، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۷ ق.
۱۳. المهدیة فی الاسلام، سعد محمد حسن، پاورقی ص ۹۴، طبع مصر، ۱۳۵۳ م. / ۱۳۷۳ هـ.، دارالکتاب العربی.
۱۴. عبدالله بن سبا، علامه عسکری، ج ۳، ص ۲۰۹، مترجمان: محمدصادق نجمی و هاشم هریسی، چ اول، انتشارات مجمع علمی اسلامی.
۱۵. همان.
۱۶. تاریخ اسلام، دکتر علی اکبر فیاض، ص ۱۴۰، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ نهم، بهار ۱۳۷۸.
۱۷. محمدبن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوک، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۶۴۷.
۱۸. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۸.
۱۹. عبدالله بن سبا، علامه سیدمرتضی عسکری، ج ۳ (ترجمه





فارسی).

۲۰. طه حسین، الفتنة الكبرى على و بنوه، قاهره، دارالمعارف، ص ۹۸.
۲۱. دکتر علی وردی، وعاظ السلاطین، ص ۱۷۵، بغداد، كلية الاداب و العلوم، ۱۹۵۴ م.
۲۲. محمد کردعلی، خطط الشام.
۲۳. احمد محمود، نظرية الامامة.
۲۴. دکتر کامل مصطفی شیبی، الصلة بين التصوف و التشيع، چاپ دوم، قاهره، دارالمعارف.
۲۵. غالیان، صفري فروشانی، ص ۷۷-۷۹.
۲۶. عبدالحسین احمد امینی نجفی، الغدير فی الكتاب و السنة و الادب، ج ۳، صص ۲۹۳-۲۹۰، چاپ سوم، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۳۸۷ ق.
۲۷. کمال الدین و تمام النعمة، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، ج ۱، ص ۲۸۹، ج ۱، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ هـ.
۲۸. فرهنگ لغت معین، ماده کیس.
۲۹. غالیان، صفري فروشانی، ص ۸۳-۸۴.
۳۰. تاریخ تحلیلی اسلام، سیدجعفر شهیدی، ص ۱۹۴، چاپ بیست و یکم، ۱۳۷۶، مرکز نشر دانشگاهی تهران.
۳۱. الغيبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۲، ملل و نحل، ابی الفتح محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر احمد شهرستانی، ص ۱۴۷، ج ۱، تحقیق محمد سید گیلانی دارالمعرفه، بیروت ۱۴۰۲ هـ / ۱۹۸۲ م. / نجم ثاقب، محدث نوری، ص ۲۱۴، چاپ جمکران، چاپ نهم، پائیز ۱۳۸۱.
۳۲. تشیع در مسیر تاریخ، دکتر سید حسین محمد جعفری، ص ۳۰۵، ترجمه دکتر محمدتقی آیت اللهی، انتشارات دفتر فرهنگ اسلامی، چاپ نهم، ۱۳۷۸. (به نقل از طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۹۴).
۳۳. ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۲۷، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۷ ق.
۳۴. غالیان، صفري فروشانی، ص ۸۵. (با کمی تغییر).
۳۵. الكامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۷.
۳۶. الملل و النحل شهرستانی، ج ۱، ص ۱۴۷، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، مشکور، ص ۵۷.
۳۷. تشیع در مسیر تاریخ، دکتر جعفری، ص ۳۰۶.
۳۸. ماهیت قیام مختار بن ابی عبیده ثقفی، سید ابوفاضل رضوی اردکانی، ص ۱۹۰، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳۹. الكامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۱.
۴۰. تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، ج ۱، ص ۱۳۵، انتشارات انصاریان، چاپ اول، ۱۳۷۵. (به نقل از انساب الاشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۲۸۹)؛ تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، جواد مشکور، ص ۵۶.
۴۱. فرق الشیعة، ابومحمد حسن بن موسی نوبختی، ص ۴۴، تعلیق سیدمحمد صادق بحر العلوم، چاپ چهارم، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۸ ق.
۴۲. تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، دکتر جواد مشکور، ص ۵۸.

۴۳. المقالات و الفرق، سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی، ص ۳۳، تصحیح محمد جواد مشکور، چاپ دوم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ش.
۴۴. الیزیدیه، صدوق الدمولوجی، ص ۱۶۴، طبع موصل، ۱۳۶۸ هـ.
۴۵. الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۳۶ و ج ۲، ص ۳۵.
۴۶. بررسی عقاید و ادیان، آیت الله مصطفی نورانی، ص ۳۳۷، انتشارات مکتب اهل بیت (ع)، چاپ چهارم، تیر ۱۳۷۵.
۴۷. یزید بن انیسه، از طوایف اباضیه خوارج است و از جمله کسانی بود که زمانی که مختار در زندان بود، برایش بیعت می گرفت.
۴۸. بررسی عقاید و ادیان، مصطفی نورانی، ص ۳۳۸.
۴۹. همان، ص ۳۴۷.
۵۰. اینها می گفتند: بشر چون به حد اخلاص رسید، در دنیا و آخرت می تواند به مصافحه و دست بوسی خدا نایل گردد. اینها برای خدا اعضا و جوارح ثابت می کنند و می گویند: خداوند در طوفان نوح آن قدر گریه کرد، تا چشمش به درد آمد. و می گویند: اکنون هم خدا روی عرش نشسته و بندگانش را تماشا می کند (بررسی عقاید و ادیان، نورانی، ص ۳۳۴).
۵۱. تبصرة العوام، سیدمرتضی داعی حسنی رازی، ص ۹۹، به تصحیح عباس اقبال، ۱۳۱۳، تهران.
۵۲. گزیده کفایة المهتدی، سیدمحمد میر لوحی اصفهانی، ص ۲۹۹، ج ۳۹، تصحیح و گزینش گروه احیای تراث فرهنگی، چاپ اول.
۵۳. اعلام الوری، طبرسی، صص ۴۳۲-۴۳۱ (به نقل از گزیده کفایة المهتدی، ص ۲۹۹).
۵۴. الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۵۰.
۵۵. غالیان، صفري فروشانی، ص ۸۹.
۵۶. تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ج ۱، ص ۴۳۵، ترجمه ابوالقاسم پاینده، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ هفتم، ۱۳۷۱.
۵۷. تشیع در مسیر تاریخ، دکتر جعفری، ص ۳۱۷.
۵۸. غالیان، صفري فروشانی، ص ۹۰ و ص ۱۴۰.
۵۹. فرق الشیعه، نوبختی، ص ۴۸.
۶۰. المهدیه فی الاسلام، سعد محمد حسن، ص ۱۸۲.
۶۱. تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ج ۱، ص ۴۰۲.
۶۲. همان، ص ۴۰۳.
۶۳. معجم رجال الحدیث، آیت الله العظمی خویی (ره)، ج ۸، ص ۱۳۷، چاپ سوم، بیروت، ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م.
۶۴. همان، صص ۱۳۲-۱۳۳.
۶۵. همان، ص ۱۳۵.
۶۶. الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۶۶.
۶۷. تشیع در مسیر تاریخ، دکتر جعفری، ص ۲۹۸.
۶۸. الغيبة، شیخ طوسی، ص ۱۴۰.
۶۹. الغيبة، نعمانی، ص ۱۱۳، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق.
۷۰. امام مهدی از ولادت تا ظهور، سیدمحمد کاظم قزوینی، ص ۵۶۸، ترجمه و تحقیق: علی کرمی و سیدمحمد حسینی، چاپ سوم، الهادی، قم.
۷۱. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ص ۱۲۹، تحقیق علی اکبر غفاری، کتاب فروشی صدوق،

- تهران.
۷۲. الغيبة، شیخ طوسی، ص ۱۴۰.
۷۳. نساء، ۱۳۵.
۷۴. الغدير، علامه امینی، ج ۳، ص ۱۷۰.
۷۵. الملل والنحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۵۴، المهدية فی الاسلام، سعد محمد حسن، ص ۱۰۷.
۷۶. كفاية الاثر فی النصوص علی الائمة الاثني عشر، علی بن محمد بن علی الخزاز الرازی القمی، ص ۳۲۷، دارالطباعه. نایب ابراهیم، ۱۳۰۵ ق.
۷۷. سيره و قیام زیدین علی، حسین کریمان، ص ۸۳، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۴.
۷۸. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ص ۱۳۱، تحقیق علی اکبر غفاری، کتاب فروشی صدوق، تهران.
۷۹. شیعه در اسلام، علامه محمدحسین طباطبائی، صص ۳۹-۳۴، تهران، ۱۳۴۸.
۸۰. المهدية فی الاسلام، سعد محمدحسن، صص ۱۸۴.
۸۱. تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، دکتر مشکور، ص ۷۸.
۸۲. جنبش‌های دینی ایران در قرن‌های دوم و سوم، غلام حسین صدیق، ص ۲۵۵، تهران، انتشارات پازنگ، ۱۳۷۲ ش.
۸۳. تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، ج ۱، ص ۹۳ (به نقل از رسائل خوارزمی، ص ۱۶۵-۱۶۴).
۸۴. تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ج ۲، ص ۱۱۶-۱۱۵.
۸۵. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۲۲۱.
۸۶. همان، ص ۲۲۲، المهدية فی الاسلام، سعد محمد حسن، ص ۱۲۵.
۸۷. اخبار الطوال، ابوحنیفه احمد بن داود، این واقعه را سال ۱۴۴ ذکر کرده است، ص ۳۸۵.
۸۸. امام مهدی از ولادت تا ظهور، قزوینی، ص ۵۷۰.
۸۹. تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ج ۲، ص ۱۲۶.
۹۰. تشیع در مسیر تاریخ، جعفری، ص ۳۱۳.
۹۱. نجم ثاقب، نوری، ص ۲۱۴.
۹۲. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۲۲۲.
۹۳. همان، ص ۲۲۸.
۹۴. همان.
۹۵. همان، ص ۲۴۶.
۹۶. همان، ص ۲۴۷.
۹۷. همان، ص ۲۴۳.
۹۸. همان، ص ۲۴۲-۲۴۳.
۹۹. الغيبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۲ و الملل والنحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۶۶ و نجم ثاقب، نوری، ص ۲۱۵.
۱۰۰. تاریخ ادیان و مذاهب، مبلغی آبادانی، ج ۳، ص ۱۲۵۱، قم، انتشارات منطق، ۱۳۷۳ ش.
۱۰۱. مهدی موعود(عج)، علی دوانی، ص ۴۲۳، ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار، مجلسی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پانزدهم.
۱۰۲. کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۳۴، ح ۴.
۱۰۳. نجم ثاقب، نوری، ص ۲۱۵. تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، مشکور، ص ۱۲۸.
۱۰۴. همان، ص ۱۰۱.
۱۰۵. تاریخ الرسل والملوک، محمد بن جریر طبری، ج ۳، ص ۱۵۴.
۱۰۶. تاریخ جهانگشا، عطاملک جوینی، تصحیح قزوینی، ج ۳، ص ۱۴۵، هلند، ۱۹۳۷.
۱۰۷. الارشاد، شیخ مفید، ترجمه محمدباقر ساعدی خراسانی، صص ۵۵۴-۵۵۳، تصحیح محمدباقر بهبودی، انتشارات اسلامیه، تهران، ۱۳۶۴ ش.
۱۰۸. کمال‌الدین و تمام النعمة، صدوق، ج ۱، ص ۳۳۳، ح ۱.
۱۰۹. نجم ثاقب، نوری، ص ۲۱۵؛ المهدية فی الاسلام، سعد محمد حسن، ص ۱۷۰.
۱۱۰. تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، مشکور، ص ۱۹۵.
۱۱۱. همان، ص ۲۳۳.
۱۱۲. تاریخ عقاید اسماعیلیه، دکتر فرهاد دفتری، ص ۱۱۵، ترجمه فریدون بدره‌ای.
۱۱۳. تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام، مشکور، ص ۱۹۹.
۱۱۴. احیای فرهنگ در عهد آل بویه، جوئل. ل. کرمر، ص ۱۰۴ و ص ۱۱۳ (پاورقی)، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۱۱۵. فرق الشیعه، نوبختی، ص ۱۰۲.
۱۱۶. همان، صص ۱۰۵-۱۰۴.
۱۱۷. تاریخ بخارا، ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی، ص ۹۰، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبادی، تلخیص محمد بن زفرین عمر، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
۱۱۸. همان.
۱۱۹. تاریخ مردم ایران، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ج ۲، ص ۶۵، انتشارات امیرکبیر.
۱۲۰. تاریخ بخارا، ص ۹۰.
۱۲۱. همان، ص ۹۱.
۱۲۲. همان، ص ۹۳.
۱۲۳. همان، ص ۱۰۲.

